

روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد

ابوالحسن بنی صدر

دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس جمهور

جلد ۳

۱ آبان تا ۳۰ آبان ماه ۱۳۵۹

خدا بزرگ را سپاس می گزاریم که توفیقیمان داد تا جلد سوم کتاب حاضر را نیز به زیور طبع بیاراییم. هم میهنانی که روزانه سلسله یادداشتهای رئیس جمهور فداکار خویش را مطالعه می کنند، آگاهند که به دلایل مختلف این یادداشتهای به طور مسلسل و به تاریخ روز منتشر نمی شود و به عبارت دیگر، هر روز که روزنامه ای انقلاب اسلامی منتشر می گردد، کارنامه ای حدود ده یا دوازده روز قبل رئیس جمهور در آن چاپ می شود؛ و ما که مطالب این کتاب را عیناً از این روزنامه اقتباس می کنیم نیز طابع این تأخیر هستیم. برای آنکه انتشار کتاب حاضر کمتر متأثر از این تأخیر باشد، تصمیم گرفتیم کتاب را به صورت ماهانه منتشر کنیم، به این امید که مجموعه زودتر به دست هم میهنان علاقمند برسد و ما نیز قدم مثبت دیگری در راه انجام وظایف شرعی و میهنی خویش برداشته باشیم.

از خدای بزرگ پیروزی ایران، گسترش و دوام اسلام راستین و بهروزی هم میهنان عزیز را مسئلت داریم.

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ (- کارنامه ی روزهای ۲۷ تا ۳۰ مهرماه بنا به ملاحظاتی، در کتابهای آینده چاپ خواهد شد.)

صبح با کسانی که از تهران آمده بودند در مورد گرایش های مختلف در تبلیغات صحبت کردیم و این که عده ای فکر می کنند که اگر جنگ به پیروزی بیانجامد، چه نیرویی رو می آید و چه نیرویی زیر می رود و همین ها بر تبلیغاتی که از هم اکنون مشغولند تأثیر می گذارد. من پاسخ می دهم این بود که اینها که به این فکرها مشغولند، بیمارند. امروز روزی نیست که ما به این بحثها بپردازیم. امروز روزی است که ما باید برای نجات میهن اسلامی بکوشیم نه برای افتخارات شخصی و نه برای بازی های قدرت، غیر از این بیماران عده ای هم هستند که خدای نکرده از ما بهتراند و این بحثها را پیش می آورند، چرا که از این یکدلی مردم با نیروهای مسلح، به سختی نگرانند و می ترسند. در تاریخ این گونه یک دلی یا نبوده است و یا جزء نوادر بوده است که مردم با نیروهای مسلح تا این حد یک دل باشند و تا این حد آنها را حمایت کنند. قوت ارتش، و توانایی نیروهای مسلح ما در همین حمایت همه جانبه مردم ماست. مردمی که به یک اعلان ۸۰ هزار نفر آمدن و ثبت نام کردند، و به خانه یک نفر هم مأمور نرفت. مردمی که به حساب رئیس جمهور، برای جبران خسارات جنگ با این که به اطلاع عموم نرسیده بود و تا به حال همه نمی دانستند، ۱۲ میلیون تومان پول ریختند. مردمی که خرابیهای شهر را با گشاده رویی می پذیرند و لحظه به لحظه قوه مقاومتشان بالا می رود. این عده برای اینکه این حالتی را که پیدا شده از بین ببرند، این بحثها را به میان می آورند تا روحیه نیروهای مسلح را پایین بیاورند و خدای نکرده احتمال پیروزی را به احتمال شکست تبدیل کنند. به آنها گفتم امروز من در وضعی نیستم که به این گونه امور بپردازم و بر سر تبلیغات با این آقایان چون چراکنم. امروز وقت این است که من تمام قوه و فکرم را متوجه کسب پیروزی در این جنگ بکنم و قضاوت نسبت به این کارها را بر عهده مردم می گذارم. بالاخره مردم یک روز به حساب آنها می که می خواهند از این فرصتها استفاده سوء بکنند، خواهند رسید.

تا ظهر به مسایل نظامی مشغول شدیم و این که آیا برنامه دیشب (چون هر شب برای روز بعد برنامه تهیه می کنیم) در چه مرحله ای از اجرا است.

ظهر عده دیگری از جمله همسر و فرزندانم به دیدنم آمدند. بعد از ظهر برای بازدید از نقاط نظامی رفتیم وقتی که برگشتیم به منزل، ساعت

شش و نیم شده بود. ساعت ۷ خانم اعظم طالقانی و دو تن از نمایندگان آقایان جعفری و محمدی آمدند. با آنها مقداری گفتگو کردیم. آنها گفتند در تهران نگرانی هایی درباره ناهماهنگی ها ابراز می شود و من گفتم: خیر اینطور که موانع کلی ایجاد کند، نیست و بعد این مسئله را پیش آوردند که بعضی می گویند رئیس جمهور جانب ارتش را گرفته و عده ای هم جانب سپاه را و فکر می کنند یک تقابلی به وجود می آید که نگرانند. جواب دادم خیر اینها را هم همان «بعضی» بوجود می آورند. من از ابتدا گفتم و در این جنگ هم روشن شد و آن این نیست که آن انبوه عظیم سپاه که اهل عمل اند و اهل فداکاری و ایثار، با من اند و در جبهه ها دوش به دوش با سربازها در حال جنگ با دشمن اند و توی این خطها و این بازیها نیستند. اینها آماده شهادتند و حیف است و حیف می بینند خیال خود را متوجه این امور بکنند و برای ما هم هیچ فرقی نمی کند. تمام آنها که در جبهه ها می جنگند، برادرند و یارند و ما با همه آنها یکسان عمل می کنیم الا این که ما مسئول سرنوشت کشوریم و باید نیروها را برای زدن دشمن آماده کنیم و شیوه هایی را به کار ببریم که پیروزی ما را مسلم بگرداند. بعد مسئله دیگری پیش آوردند که همین صبح هم عده ای گفتند، این بود که آن جمله ای که شما گفته اید بعد از جنگ، آنها که جنگ کرده اند معنی ندارد که کنار بروند و آنها که کار نکرده اند بیایند حکومت کنند و این کلی نگرانی ایجاد کرده است. گفتم این نگرانی هم از قبیل همان نگرانی است که به جای دعوت به «مجلسی» نوشته شده بود که به «مجلس» دعوت شده بودم و آن قشقرقی که راه انداختند. حالا هم عده ای هستند که در آنجا نشستند برای این که پس و پیش جمله ها را بزنند و کشف نیت کنند! مطلب روشن و واضح است. در هر کدام از این نیروهای ما عده ای هستند که کار و تلاش می کنند و جان و همه چیزشان را در دست گرفته و می جنگند، یک عده هم هستند که «بازی» می کنند و کار نمی کنند و اینها همان فرصت طلبهایی هستند که بعد می آیند و می شوند وارث خون شهیدان. حرف من این بوده که باید این اشخاصی را که در این جنگ جانبازی می کنند، شناسایی کرد و بعد از جنگ پایه هر کدام از این نیروها را بر اساس آنهایی که در این جنگ از خود جوهر نشان می دهند قرار داد. در میدان سیاست هم همین اصل را باید رعایت کرد. آنهایی که چوب لای چرخ می گذارند و به جای این که کمک کنند همه اش در فکر این هستند که مواضع قدرت خودشان را تحکیم کنند و از فرصتها استفاده کنند، اگر در حکومت و مواضع حاکم بمانند، جامعه ما را باز به پرتگاههای دیگری خواهند برد و هر روز هم نمی شود برای سازندگی، کشور را به پرتگاه برد و نیز قهرمان بیرون کشیدن کشور از پرتگاه شد. یعنی آنها ببرند و ما بیرون بیاوریم. این طور نمی شود و حرفی که ما زده ایم این بوده است.

بعد به آنها گفتم که در هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب، کودتا نمی کند. این ارتش چون پایه مردمی دارد و خود مردم است، در این گونه زمینه ها از رهبری نظامی پیروی نمی کند. تمام کودتاها را ارتشهای غیر محبوب انجام داده اند. به هر حال در زمینه های مختلف با این نمایندگان بحث شد و بعد از رفتن آنها، جلسه شورای نظامی تشکیل و فعالیت روز گزارش شد. هر نیرویی فعالیت خودش را گزارش کرد و بعد نتایج حاصل را جمع بندی کردیم. دستورالعمل فردا را معین کردیم و نزدیک ساعت یازده و نیم شب جلسه نظامی هم پایان گرفت.

در این روز آقای رجایی تلفن کرد و گفت امام گفته اند که نخست وزیر و رئیس جمهور هر دو غایب از تهران نباشند، بنابراین بهتر است جلسات شورای دفاع در تهران تشکیل بشود. به او جواب دادم که امام شاید سفرهای طولانی را گفته اند، نصف روز آمدن و برگشتن را غیبت از تهران نمی دانند، به علاوه ما در اینجا مشغولیم و هر زمان کاری پیش می آید که باید انجام دهیم و نمی توانیم به تهران بیاییم. بهتر است شورای عالی دفاع در همین جا تشکیل بشود. بعد هم با فرزند امام صحبت کردم که امام چنین صحبتی فرموده اند و مصلحت نیست؟ او گفت که خیر! امام گفته اند رئیس جمهور در همان محل بماند و شورای دفاع هم در همان جا تشکیل بشود و اکثریت شورای دفاع هم که در محل هستند، در صورتی که آنها هستند لازم نیست علی البدلها هم بروند.

نکته ای که در این بین مطرح است، این است که ما هنوز در این گونه مسایل بحث داریم، بعد آقای رجایی راجع به تعدادی از وزرا که پیشنهاد کرده بود و من سؤال کرده بودم، جواب آمده بود صحبت کرد و من متحیرم که درباره کسانی که ایشان معرفی می کند، چه نظری بدهم زیرا با آن مشخصاتی که قرار بود، نمی خوانند. شنیدم ایشان در مجلس هم گفته است که چون من سخت گرفتار جنگ هستم نمی رسم که اینها را مطالعه کنم. در حالی که یک دفعه هم گفته ام وقتی یک وزیر آن قدر برای من ناشناخته است که مطالعه طولانی لازم دارد تا من او را بشناسم، چگونه او می تواند وزیری باشد که تحت ریاست رئیس قوه مجریه کار کند. این قانون اساسی برای وزیران و نخست وزیران در تصویب لازم دیده است. تصویب رئیس جمهوری، تصویب مجلس. هر کدام از اینها نباشد، ناقص است و حق این است و بهتر است ایشان زحمت کشیده و وزرایی را پیدا کنند که بتوانند از عهده کار برآیند و یا به عبارت دیگر رئیس جمهور مطابق قانون اساسی آنها را قادر به کار بیابد. این راه هم به ایشان دو سه نوبت گفته ام. باری فعلاً که ما هنوز نمی خواهیم از واقعیتها درس بگیریم. هنوز گمان می کنم که عالم از جاهل پیروی می کند، هنوز گمان می کنیم که کشور را می شود به این شیوه ها اداره کرد و... و... و... دل پر است، بماند تا وقت خود.

شنبه سوم آبان ماه ۱۳۵۹

شب پیش را تقریباً بی خواب گذراندم. پی در پی از آبادان تلفن می شد که «خرمشهر تمام شد، سقوط کرد» و نیرو می خواستند و من کماکان آنها را به استقامت می خواندم. البته نمی توانستم در تلفن بگویم که برای فردا چه برنامه ای داریم. شب به سختی گذشت. ساعت ۴ صبح نیروهای

ما در محور خرمشهر - آبادان به دشمن حمله کردند، در این حمله، هم کامیاب و هم ناکام بودند. طبیعی است که تا عصر هم من گرفتار این جبهه بودم و زمان به زمان اطلاع راجع به آن را می‌خواستیم اینک پیش از این که به مسایل دیگر بپردازم سرانجام این جنگ را که دو روز بعد با جزئیات گزارش کرده‌اند یک جا می‌گوییم.

در ساعت ۳ بعد از ظهر آتش دشمن قطع می‌شود و دشمن از منطقه رانده می‌شود. اما نیروهای ما هم بر اثر خستگی زیاده از حد از پا در می‌آید، یعنی رمق را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به ماند و زمین را نگهدارد و هر دو طرف زمین را خالی می‌کنند. به یک نسبت هر دو نیروی ما و خصم ضعف مشابهی داشتیم. هیچ کدام از ما نتوانستیم نیروی احتیاط در محل داشته باشیم و به موقع وارد عمل کنیم و کار را یکسره کنیم. البته ضعف ما بیشتر بوده است برای این که وقتی نیروهای ماناگزیر آن منطقه را ترک گفته‌اند، روز بعد دشمن توانسته است آن منطقه را در کنترل بگیرد و در خود خرمشهر نیز مواضع جدیدی را اشغال کند. بعد از این تجربه من مطابق معمول روش خودم در تحقیق، ضعف‌ها و قوت‌های کار نیروهای خودمان و ضعف‌ها و قوت‌های نیروهای دشمن را ضبط کردم. البته از اول جنگ این کار را می‌کنم. تا این زمان ۱۴ ضعف از دشمن ثبت شده است و امیدوارم این ضعف‌ها که من ثبت کرده‌ام در طرح عملیات نظامی مامورد توجه قرار بگیرد و پیروزی نیروهای ما را تضمین بکند. این حمله به ما نشان داد که در صورتی که شتاب نکنیم و تدارک را کافی بکنیم، در هر حمله پیروزی با ما خواهد بود و به گمان من این اگر کامل می‌شد، از خود پیروزی مهمتر است.

درس‌های دیگری هم از این جنگ گرفته شد که به لحاظ این که دشمن ممکن است از اطلاعات منتشر در این کارنامه استفاده کند، در اینجا ذکر نمی‌کنم بعد از پیروزی در جنگ به صورت ضمیمه می‌تواند آورده شود. بر اساس این اطلاعات از ضعف‌ها و قدرت‌ها و با توجه به اطلاعات دقیق از دشمن که باید جمع آوری شود، طرح عملیاتی هر قسمت تهیه و به اجرا گذاشته شود. نکته جالب در این جنگ اینست که روحیه، تأثیری قاطع در عملیات جنگی و سرنوشت آن دارد، من روز پیش از آغاز این نبرد از واحدهایی که در این جنگ شرکت می‌کردند بازدید کردم و تقریباً با همه آنها جدا جدا صحبت کردم و از سنگر به سنگر آنها دیدن کردم. البته بعضی از این سنگرها در مواضع نیروهای ما خوب کنده شده بود و بعضی‌ها کمتر دقت کرده بودند. من برای اینها توضیح دادم که برای رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا، هیچ چیز ناخوشایندتر از این نیست که بیاید و شما را تشویق کند برای رفتن به جنگ. اگر این جنگ یک هدف عالی نمی‌داشت و هدفهای آن قدرت طلبانه و دنیایی می‌بود، تشویق به رفتن به میدان جنگ که در آنجا گلوله هست و ترکش توپ است و خمپاره است مین و این حرفها، معنی انسانی و معنوی ندارد، مگر این که هدف عالی باشد و توضیح می‌دادم که هدف ما در این جنگ عالی است، چرا که دشمن به کشور ما حمله کرده است و حیات ما را به عنوان یک ملت متحد و کشور یک پارچه مورد تهدید جدی قرار داده است معنی نجاتگیدن، گندیدن با ذلت است. بنابراین هر چند دعوت به قبول مرگ در موارد عادی دعوتی خوشایند نیست، بلکه دعوت بد و زشتی است اما وقتی پای حیات ملی در میان می‌آید و حفظ کشور، وقتی بنا بر آنست که جامعه‌ای با عقیده و مرام دینی معینی زندگی بکنند و این عقیده و زیست در این عقیده مورد تهدید است، مرگ از زندگی خوش آیندتر می‌شود و زندگی را در کام مرگ باید جست. بنابراین شما برای هیچ و پوچ نمی‌جنگید، برای آن هدف عالی می‌جنگید و نمی‌باید هیچ تزلزلی به خود راه بدهید و هر وقت خواست این فکر در ذهن شما بیاید که در سختی‌های جنگ مانند بی فایده است، بلافاصله در نظر بیاورید که چیره شدن دشمن مساویست با مرگ و ذلت، خفت بار زیر سرنیزه و رگبار دشمن در شهرها و روستاها.

مدتی که من در جبهه‌ها هستم و با هر گروه جدا جدا صحبت می‌کنم به طور محسوس می‌بینم که نیروهای زمینی ما دارند روحیه تهاجمی را که بدون آن جنگ ناممکن است پیدا می‌کنند و من امیدوارم که این روحیه تهاجمی قوت و توان روزافزون بگیرد و دشمن شکن بشود. ساعت ده صبح به لشکر رتیم و در آنجا برای افراد و خدمه تانک صحبت کردم. این صحبت ضبط شده است در پاسخ من یکی از درجه داران گفت که ما نیز در دلمان جز امید به پیروزی نیست و به شما اطمینان می‌دهیم پشت به دشمن نخواهیم کرد. پاسخ، این معنی بود که اما علی این ابیطالب «کرارا غیر قرار بود»، یعنی پی در پی به دشمن حمله می‌کرد و هیچگاه نمی‌گریخت و توضیح می‌دادم که این شیوه، علاوه بر این که نشانگر شجاعت است، بیانگر هوش و دانش نظامی هم هست و مایه کاهش خطر هم هست. غالب کشته‌ها و زخمی‌ها به تردیدها و احیاناً جاخالی کردن‌ها و پشت به دشمن کردن‌ها مربوط است. از آنجا که آمدم اعضای شورای دفاع آمده بودند و با آنها صحبت شد. بعد از ظهر هم از ساعت ۲ تا ۴/۵ همین برنامه بود. قبل از اینها سفیر روسیه را پذیرفتم او پاسخ سئوالهایی را که کرده بودم آورد. این پاسخ موجود است چون انتشارش فعلاً مصححت نیست، بعد به عنوان ضمیمه کارنامه می‌تواند چاپ بشود.

یک متنی را هم برای من آورده بود که این هم بعد می‌تواند منتشر شود. من هم مطالبی در پاسخ به بیانات او گفتم که آنها هم ضبط شده است.

بعد از رفتن او ساعت ۲ تا ۴/۵ شورای دفاع جلسه داشت و وضع عمومی جبهه‌ها گزارش شد و قرار شد هفته‌ای دوبار جلسه باشد. ساعت شش و نیم از خرمشهر تلفن شد و گزارش حمله امروز را دادند که در واقع یک پیروزی ناکام از لحاظ این که توانایی جسمی برای تعقیب دشمن وجود نداشته، بوده است.

بعد ساعت هفت شورای نظامی تشکیل شد و فرماندهان لشگرها و مسئولین مختلف هر کدام گزارش کار خودشان را دادند. این جلسه به درازا کشید. بعد کسانی که از تهران آمده بودند، آمدند و مطالبی را که آورده بودند گزارش کردند و در زمینه‌های مختلف از جمله در زمینه نظامی، امکانات و طرحهای مختلف دادند که باید ارزیابی شده و مورد استفاده قرار گیرد.

یکشنبه ۴ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح با اخبار جنگ در جبهه‌ها برخاستیم و از محل اقامت خود به پادگان دزفول و از آنجا هم بعداً به شهر دزفول که شب گذشته مورد اصابت موشک قرار گرفته بود، رفتیم و از محل اصابت موشک‌ها دیدن کردم. احساسات، هیجان و تعصب مردم بیش از حد و توصیف‌ناپذیر بود. هم عصبانیت بود هم تصمیم بود و هم تأثر از این جنایت بود و هم تلخی، و اظهار آگاهی از رفتارهای نادرستی بود که ما در چنین وضعی قرار داده است. شعارها گویای واقعیت کلماتی بود که من بارها با آن حالت مردم را توصیف کرده‌ام.

شعارهایی که می‌دادند و حرفهایی که می‌زدند تا حدودی ضبط شده است و به وضوح بیانگر واقعیتی است که من آن را هم اکنون توضیح دادم. در عین حالی که فریاد می‌زدند ما می‌دانیم با شما چه می‌کنند، و هر چه بر سر کشور می‌آورند، فریاد بر می‌آورند، «موشک، جواب موشک» و از ما می‌خواستند که به دشمن ضربه بزنیم. فشار و ازدحام جمعیت به حدی بود که بازدید واقعی امکان‌پذیر نشد. من در دو محل برای مردم به اختصار صحبت کردم و از سئوالها سئوال سوم حاصل از دو سئوال اول را طرح کردم. گفتم اگر فرض کنیم خود ما نیز در ضعف خودمان آنچه لازم بوده است، انجام داده‌ایم آیا اینک بدان دلیل می‌توانیم جنگ را دنبال نکنیم و آن را قطع کنیم و تسلیم بشویم؟ فریاد می‌زدند نه نه نه. حالا که نمی‌توانیم جنگ را متوقف کنیم، آیا می‌توانیم شکست را در جنگ بپذیریم؟ و توضیح دادم که به چه دلیلی نمی‌توانیم شکست را بپذیریم و بهای سنگین شکست را برای آنها روشن کردم و گفتم حالا که نه می‌توانیم به جنگ ادامه ندهیم و نه می‌توانیم شکست را بپذیریم پس باید بهای پیروزی را بپردازیم و البته این بها ممکن است سنگین باشد.

از آنجا به محل کار نظامی بازگشتم و پس از گفتگویی با مسئولان نظامی و پرس و جو از وضع جبهه‌ها، هیئتی از مردم شهر دزفول را که به نزد من آمده بودند، پذیرفتم و با آنها به تفصیل صحبت کردم و آنها هم بسیار روشن و آگاه بودند و گفتند می‌دانند و آگاهند که مقدمات امر از نظر داخلی برای این تجاوز خارجی چگونه فراهم شده است و هشدارها و اخطارهای مرا بیاد دارند و خصوصاً اهمیت خطاب ۱۷ شهرویر را خوب درک می‌کنند و می‌دانند که آن خطاب تا کجا در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد و تا چه اندازه روشنگر وقایعی است که پیش از این رخ داده و امروز واقع می‌شود، گفتند ما در این لحظات تلخ که مردم شهر عزادار شده‌اند و این ضربه‌ها وارد می‌آید، مایلیم به شما بگوییم که آمده‌ایم تا با شما اظهار یک دلی کنیم و به شما بگوییم این محبت و احساسات و وفا و عهدی که مردم در سختی با شما می‌بندند، قیمتی عظیم دارد و غیر از احساسات و عواطف در مواقع دیگر است، چیزی بیشتر از احساسات و عواطف است، یک تصمیم است و یک عهد است، یک اعتقاد به صداقت و کارآیی است و در اینجا هستیم و با شما می‌مانیم و امیدواریم که همه بدانند، ما دیگر چون گذشته نظاره گر نخواهیم ماند، گرچه در گذشته نیز نظاره گر نبوده‌ایم.

من هم برای آنها به تفصیل از احساس خودم وقتی نیروها را آماده حرکت به جبهه‌ها می‌کنیم، وقتی چشم در چشم سرباز و پاسداری می‌دوزم که به جبهه می‌رود، وقتی چشم در چشم خلبانی که آماده پرواز جنگی است، صحبت کردم، گفتم چه احساسی به من دست می‌دهد و گفتم گذشته هر چه بوده، امروز جز اندیشیدن به پیروزی در جنگ اگر هر چه بکنیم، خطاست و باید تمام همت و توانایی خودمان را صرف این پیروزی بکنیم.

بعد از ظهر حدود ساعت ۴/۵ به دزفول رفتم و در مسجد جامع آن شهر برای مردم صحبت کردم که آن صحبت نیز ضبط شده است. برایشان توضیح دادم که وقتی یک دولتی دست به چنین جنایاتی می‌زند، هم به ما می‌گوید و هشدار می‌دهد که معنی شکست چیست و ما را مصمم‌تر می‌کند به تعقیب جنگ تا پیروزی و هم بیانگر اوست. دولتی که جنگ تجاوزکارانه را آغاز کرده است، اگر می‌دانست که فقط پیروزی نظامی به دست می‌آورد، دست به چنین جنایاتی نمی‌زد. پس معنی و مفهوم این اعمال جنایتکارانه اینست که باید با تصمیم و استواری جنگ را ادامه بدهیم تا دشمن در هم شکسته شود.

پس از بازگشت از دزفول به اجتماع نظامیان رفتم که تا دیروقت شب گزارش نظامی بود و شرح عملیات انجام شده و تدارکاتی که می‌شود کرد و برآورد امکانات و شیوه‌های توسعه این امکانات، بحث شد که تا ۱۲ شب هم به طول انجامید و امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

دوشنبه ۵ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح آنچه از تصمیمات گرفته شده دیشب باید تعقیب می‌شد تعقیب شد. بعد آقای فروهر که از تهران آمده بود نزد من آمد و درباره جنگ و مسایل آن بحث شد و به اتفاق به ماه‌شهر رفتیم. در آنجا موقعیت نظامی را با مسئولان نظامی محل برای تغییر امکانات و تضعیف دشمن در جبهه خرمشهر و آبادان صحبت کردیم. می‌شود گفت تا نیمه شب ما بحثی جز این نکردیم. مجموع این مباحثات را که می‌شود گفت خلاصه تحقیق و جستجو و علم و اطلاع در مدت جنگ و اقامت در خوزستان است در متنی آوردیم که این متن خط و ربط نظامی ما و چگونگی به کار

گرفتن امکانات ما و چگونگی هدایت عملیات در جبهه‌های مختلف را در بر می‌گیرد. قطعاً اگر ما در اداره امور برای علم بهایی می‌شناختیم و آگاهی را شرط مسئولیت و علم را شرط مسئولیت قرار می‌دادیم و از روی نادانی آنچه کردیم، نمی‌کردیم امروز وضع غیر از این بود، اما جبران مافات به این است که از این پس با روش علمی و از روی حساب و کتاب کار کنیم. به هر حال برآورد نیروهایی که باید در جبهه‌ها به کار گیریم تا نیروی دشمن را منهدم کنیم به عمل آوردیم و به نظر رسید در امکان، تدارک این نیروها با همه مشکلاتی که داریم هست و بعد مسئولیتی هم معین کردیم برای تدارک و آماده کردن و بکار گرفتن این نیروها و امیدواریم که این تصمیمات به موقع اجرا گردد. و از حالا هیچ کس هیچ کاری در تضعیف نیروهای ما نکند تا پیروزی مسلم شود. در اینجا باز وضع جنگ روز شنبه در جبهه خرمشهر مورد بررسی قرار گرفت و نقاط ضعف کار دشمن و کار خودمان را یک به یک برشمردیم و امیدواریم در طرحهای آینده از این ضعفها و قوتها در کار خودمان و دشمن استفاده درست بکنیم تا اسباب پیروزی فراهم بشود.

شب برای خوابیدن به خانه‌ای آمدیم، همسر شخص نظامی صاحب خانه، متنی کوتاه نوشته و در اتاق گذاشته بود به این شرح:
حضرت رئیس جمهوری کشور اسلامی ایران، به خانه سربازی ما خوش آمدید، امیدواریم به زودی ارتش و ملت ایران بر قوای کفر صدام مزدور پیروز گردد.

این روحیه قوی و پرامید و پراحساس باید ما را به پیروزی رهبری کند. آنچه هست، همین روحیه است و اهمیت دارد و آن چه باید بکنیم، قوت بخشیدن به این روحیه است تا مردم، مصائب جنگ را با استواری تحمل کنند و به سوی پیروزی بروند.

سه شنبه ۶ آبان ماه ۱۳۵۹

به مادر سعید محبی تلگرافی فرستادم و در این تلگراف گفتم شاهد پیروزی، وجود مادری چون توست که فرزند خود را از انگلستان به ایران می‌آوری و به جبهه می‌فرستی و اصرار می‌ورزی که او را در خطوط مقدم جبهه به نبرد وادارند. ایران با وجود این روحیه شکست نمی‌خورد و به دلیل همین روحیه در مادران فرزندان ما در جبهه هاست که ما پیروز می‌شویم.

تاریخ ما دورانهای مختلف به خود دیده است. در آن دوره‌هایی که حیات ملی ما به خطر افتاده، این گونه مادرها پیدا شده‌اند و فرزندان خود را به تلاش و مبارزه و جانبازی و فداکاری برای نجات میهن برانگیخته‌اند و به یمن این تلاشها و فداکاریها و ایثارها بوده که میهن ما برپا مانده است و امروز نیز برپا می‌ماند.

این نامه را به صورت تلگراف برای او فرستادم. بعد ما وقتی می‌خواستیم ماهشهر را ترک کنیم، جنازه سوخته دو خلبان هوانیروز را آورده بودند، آنها را در پتو پیچیده بودند. وقتی پتو را کنار زدند، منظره‌ای که دیدم وصف نکردنی است. از انسان مشتکی بیش نمانده بود کباب شده، خدایا ما در برابر اینها مسئولیم. سیاست ما، تدبیر ما، نحوه اداره امور کشور از جانب ما، اینهاست که وظایف آنها را معین می‌کند. آیا آنها باید تاوان نادانی‌ها را بپردازند؟ آنها به این شکل؟ اینست که آن سئوالی که هر مسئولی باید از خود بکند به این دلیل است که مسئولیت یک مسئول سنگین‌ترین مسئولیت هاست.

مسئولیت یک مسئول جامعه ما در حال حاضر، مسئولیت یک طبیب و یا یک معلم، یک مادر، یک پدر، و... و... نیست؛ همه اینها هست. مسئولیت نسل امروز و تاریخ دیروز و تاریخ فردا و نسل‌های آینده نیز هست. کسی اگر توانایی انجام این مسئولیت را نداشته باشد و خود را داوطلب این مسئولیت کند، جنایت است.

جامعه‌ای که فرزندان خود را این طور تحت دستور مسئولان قرار می‌دهد حق دارد از آنها استیضاح کند و بپرسد، چه شد که چنین شد؟ اما اینها همه مربوط می‌شود به زمان دیگری. ما وقتی این منظره‌ها را می‌بینیم باید به این امر اساسی توجه کنیم که ایران امروز در خطر است. دشمنی که به این سماجت و با تحمل تلفات عظیم عمل می‌کند، قطعاً تضمین‌های کافی از قدرت‌های جهانی گرفته است و ما نمی‌توانیم کم و بیش‌ها را بهانه تلاش نکردن، فداکاری نکردن و دشمن را در هم نشکستن قرار دهیم. امروز مهمترین وظیفه و تنها وظیفه، درهم شکستن دشمن است و باید به این مهم بپردازیم. این نتیجه‌ای بود که من در ذهن خودم از منظره‌ای که دیدم بدان رسیدم؛ بعد آمدیم.

در اینجا آقای موسوی اردبیلی دادستان کل آمده بود و می‌گفت که نزد امام رفته است و دو سه مطلب را گفتگو کرده است. یکی این که بگومگوهای هست، شایعاتی هست که فرماندهان ارتش اهمال کرده‌اند، کم کرده‌اند، زیاد کرده‌اند، و بیشتر از اینها، خیانت کرده یا می‌کنند. او گفت من به امام عرض کردم که من هم در این جا و هم در قیامت شهادت می‌دهم که من به غرب کشور رفتم و تحقیق کردم هیچ اثری از اهمال و خیانت ندیدم. آنها از جان و دل کار می‌کنند، اشکالات هست اما تلاش و ایثار هم هست. امام گفته‌اند آقای خامنه‌ای هم همین مطلب را گفته است.

بعد درباره این که در کارنامه رئیس جمهور بعضی اشاره‌ها هست که فایده‌ای بر آنها نیست و یادآور اختلافهاست گفت که من مفصل برایش صحبت کردم. گفتم وقتی عده‌ای در تهران هیچ فرصتی را برای تحکیم مواضع شخصی از دست نمی‌دهند و در مقام کشمکش و قدرت با تیراندازی هم از هم اکنون نوید یک فردای تاریکی را می‌دهند که در رادیو تلویزیون واقع شده است، مواردی که بخشنامه شده که رئیس جمهور

باید نامه هایش را از طریق دفتر نخست وزیری به وزارتخانه‌ها ارسال دارد و... و... و... گفتم و بعد پرسیدم در کجای دنیا دیده شده است که به جای کمک و یاری این طور فرصت‌طلبی‌ها بشود. قرار بود که اخطار بشود که اینها موقوف بشوند. اما هیچ اثری ظاهر نشد. ایشان هم موارد را یادداشت کردند که بگویند.

به ایشان گفتم ما هر کاری را می‌گذاریم و وقتی به بهترین صورت ممکن است، نمی‌کنیم و بعد آن را به بدترین صورت انجام می‌دهیم. آنچه را در گذشته به بهترین صورت می‌شد انجام داد، با این عنوان که «خلاف مکتب است» و «غیر مکتبی است» نکردیم، حالا آن را به شکل بدش انجام می‌دهیم.

و بهمین مناسبت صحبت قطب زاده پیش آمد که هفته پیش می‌گفت، من دبیر کل سازمان ملل را به ایران آوردم و شورای انقلاب با شرط و شروط زیادی او را به حضور پذیرفت و گفتند او دست اشرف را بوسیده و این کار غیر مکتبی بوده است، ولی نخست وزیر به آمریکا رفت و دوبار در اتاق همین دبیرکل او را دید و کسی نگفت این عمل غیر مکتبی بوده است. البته مردم ما هشیار و آگاه هستند و به موقع خود این سئوالها را خواهند کرد، اما ما به همان ترتیب که گفتم در مقام مسئول نمی‌توانیم سرنوشت یک کشوری را به این گونه جدل‌ها و ال‌ک دولک بازی کردن‌ها بسپاریم و کشور را آزمایشگاه بکنیم و هرکس بیاید پس از مدتی همان کارها را به بدترین شکل انجام بدهد و بعد بگوئیم «دیدید تو هم همان کار را کردی!» ما باید یک جامعه رشیدی باشیم و مسئولان کشور به جای استفاده از روشهای تخریبی روی خط بحث آزاد بروند و آنچه در صلاح کشور است پیشنهاد کنند، تصویب بشود و انجام بدهند.

باری ایشان هم این نکات را ضبط کرد. سخن با او طولانی شد، شب هم تا نیمه شب بعد از جلسه مشاوره نظامی این بحث را با او ادامه دادیم. من گفتم در صورتی که کار خلاف رویه و خلاف قانون اساسی نکنند و این فرصت‌ها را برای قدرت‌طلبی‌های بی‌مزه و بی‌قدر مغتتم نشمرند، مطلبی نمی‌ماند که من در کارنامه روزانه آنها حرف بزنم.

بعد سفیر فوق العاده‌ای از ایتالیا آمده بود که من او را پذیرفتم و گفتگوهای کردیم. صحبت از امکانات همکاری در حال و آینده شد، به او مطلبی را که قبلاً به سفیر فرانسه هم گفته بودم گفتم، گفتم ملت ما در تنهایی کامل جنگ نابرابر و تحمیلی را ادامه می‌دهد. نابرابر از این لحاظ که ما در تنهایی می‌جنگیم و دشمن از امکانات خارجی که در دسترس اوست استفاده می‌کند شما و همه دنیا گمان می‌کردید که ما در روزهای اول از پا درمی‌آییم و اینک ارتش عراق در بیابانهای ما جز سرگردانی نصیبی عایدش نیست و ما تصمیم داریم از حیات انقلابمان و کشورمان دفاع بکنیم و با تمام وجود هم این کار را خواهیم کرد، اما از شما می‌پرسم آیا در این دنیا هیچ ارزش معتبری که همه بشریت آن را پذیرفته باشد نیست؟ آیا این ارزش جهان شمول نیست که باید از مظلوم در برابر ظالم دفاع کرد؟ آیا این ارزش جهانی نیست که باید از صاحب حق در مقابل تجاوزگر به آن حق دفاع کرد؟ کجاست دفاع اروپا از حق مظلوم و کجاست اعتراض شما به این تجاوز آشکار؟ صحبت‌گروگانها را پیش آورد. این که ما با دولت آمریکا تعهداتی داریم و خود این هم یک ارزش بین المللی است که سفرا از نظر سیاسی باید مصونیت داشته باشند. من در پاسخ او گفتم در صورتی که جهان به حملات موشکی عراق به دزفول اعتراض می‌کرد و شما هم اعتراض می‌کردید، به این جنگ بدون دلیل و به این تجاوز اعتراض می‌کردید باز محلی برای این که این سخنها را بگوئید، داشتید، اما شما که این اعتراض را هم نکردید، ما فکر می‌کنیم تا وقتی این ارزش‌ها معتبر شمرده نشوند و اساس رابطه ملت‌ها نگردند، جامعه بشری، جامعه خوشبختی نخواهد شد. بنابراین ما ناگزیر باید مبارزه را دائمی بکنیم و به تلاش و کوشش ادامه بدهیم تا وقتی که این ارزش‌ها جهان شمول بگردند و آن ارزش‌های جهان شمول ضامن اجرا پیدا بکنند و اساس رابطه و عمل در مقیاس ملی و بین المللی بگردد.

بعد سفیر هند آمد و درباره گروه کشورهای غیر متعهد که گویا هفت، هشت کشور معین شده‌اند که به وضعیت تجاوز عراق رسیدگی کنند، صحبت کرد. او گفت عراقیها دو مطلب دارند، یکی مسئله مرزهایشان و یکی مسئله صدور انقلاب که می‌گویند معنی صدور انقلاب اینست که شما نیروی مسلح به کشورهای دیگر می‌فرستید. گرچه امام در توضیحاتی که دادند روشن کردند که چنین وضعی نیست ولی بعضی گویندگان چنین تصویری را ایجاد کرده‌اند. او از من توضیح می‌خواست و می‌پرسید که توضیحات شما در کدام جهت است؟ گفتم آیا پیش از تجاوز عراق مطلبی راجع به ادعای دولت عراق درباره مرزهایش با ما شنیده بودید؟ گفت نه ولی دولت عراق می‌گوید چند نامه فرستاده است. گفتم اگر فرض کنیم که راست می‌گوید و چند نامه فرستاده است، آیا در روابط بین المللی بعد از فرستادن چند نامه نیروی نظامی می‌فرستند؟ گفت خیر. گفتم بنابراین دولت عراق متجاوز است و ادعایش هم دروغ است. در مورد صدور انقلاب از او پرسیدم آیا بسیاری از عناصر فرهنگی در جهان مشابه و یکسان نیستند؟ گفت چرا. گفتم چطور شده است که این ارزشها و این عناصر فرهنگی در جهان همه جاگیر شده است؟ آیا نه این که همه بشریت این عناصر را پذیرفتند؟ گفت چرا پرسیدم فن غربی را شما اخذ نکردید؟ گفت چرا. گفتم هم اکنون که ما در اینجا نشستیم، آیا برق وجود ندارد و روشنایی به اتاق نمی‌دهد؟ گفت چرا. گفتم بنابراین یک انقلاب مثل یک نظریه است. وقتی صحبت آن بر همه معلوم شد و قطعیت پیدا کرد، علم می‌شود و همه ناگزیر می‌پذیرند. آیا شماترکیات شیمیایی و عناصر موجود در این جهان مادی را نپذیرفته‌اید؟ گفت چرا. گفتم انقلاب هم همین طور است، منتها تا این انقلاب به صورت علم درآید یعنی صحت و قطعیت خود را در عمل اجتماعی نشان بدهد زمان می‌خواهد و وقتی چنین شد، چه ما خواهیم یا نخواهیم دیگران اخذ خواهند کرد، والا شما بیایید تحقیق کنید و ببینید آیا مانیروهایی در مرزها داشتیم برای این که تجاوز بکنیم؟ و صدور انقلاب بکنیم؟ و به او گفتم اتفاقاً یک همکاری بین عناصر ضدانقلاب ما و دولت عراق در ناحیه کردستان وجود داشت. امروز باید مردم ما در آن منطقه و در همه جای ایران و مردم جهان در همه جای دنیا ببینید که چگونه این کسانی که ادعاهایی داشتند و ما به واقع که بنگریم، آنچه لازمه اداره خودمختار مناطق هست در قانون پیش بینی کرده‌ایم و در عمل هم رعایت شده است،

این را بهانه قرار دادند و لشگرهای ما را در آنجا به خود مشغول کردند و از پیش مقدمات تجاوز را فراهم آوردند.

این همدستی با دولت بعث عراق از ابتدا معلوم بود، اما این طور توجیه می‌کردند که برای بدست آوردن خودمختاری است که اینها کمک‌های بعضی‌ها را می‌پذیرند. ولی وقتی توطئه آشکار شد، بر همه معلوم شد که خیر چیزی بیشتر از آن ادعاهاست. به هر رو متوانستیم این نیروها را جمع بیاوریم و تازه آماده جنگ واقعی شده‌ایم. به سفیر گفتم اگر نیروهای مسلح ما را در آغاز جنگ با امروز مقایسه کنید، با توجه به این که ما از جایی امکانی در اختیار نمی‌گیریم. ما این جنگ را فرصتی برای بازسازی ارتش شمردیم و امروز ارتش ما به مراتب قوی‌تر از زمان شروع جنگ است. بنابراین ما نگرانی از آینده جنگ نداریم. خسارت‌ها و ویرانی‌ها را هم تحمل می‌کنیم و ترجیح می‌دهیم میهن خودمان را هم مستقل و ویرانه نگهداریم تا این که تجزیه شده و از بین رفته یا چند ساختمان در این شهر و آن شهر برپا. ویرانه مستقل را می‌شود با تلاش پی‌گیر یک ملت آبادان ساخت اما کشور از دست رفته را نمی‌توان دوباره به دست آورد. تجربه‌های زمان خود ما و گذشتگان می‌گوید که به دست آوردن آن چیزی که انسان از دست می‌دهد، خصوصاً اگر وطن باشد، تا کجا مشکل است.

سفیر گفت که از جهت خارجی نیز وضع تغییر کرده است، رهبری شما و استقامتی که در جنگ نشان داده‌اید اینک نظر کشورهای بسیاری را تغییر داده است و آنچه در کشور شما نسبت به شما احساس می‌شود و اعتمادی که مردم به شما اظهار می‌کنند، در خارج نیز انعکاس دارد و مردم دنیا که انتظار سقوط فوری را داشتند و دیدند که این سقوط واقع نشد، اینک در وجود شما واقعیت دیگری از ایران امروز را احساس می‌کنند و همین امر تغییراتی را در رفتار سیاسی دولت‌ها سبب شده است. البته در مورد حرفی که سفیر می‌زد، حتماً خواننده عزیز به یاد دارد که من از آغاز انقلاب به عنوان پشتوانه پیشروی و مصونیت از تجاوز مهمتر از پشتوانه افکار عمومی مردم دنیا نیستم. و ما نمی‌باید کارهایی که این پشتیبانی را از بین می‌برد بکنیم، نمی‌باید کارها را به صورتی انجام بدهیم که موجب بشود انقلاب ما پشتیبانی و حمایت افکار عمومی دنیا را از دست بدهد. من بیم دارم از این که آنچه فرزندان این کشور به قیمت ایثار به تمامه از نو به دست می‌آورند، بعد از پایان جنگ با ادامه همان رفتارها و همان روش‌ها از نو از دست بدهیم. افکار عمومی در جهان ما به قدری قوی است و اهمیت داد که در حقیقت جنگ‌های امروز فردا بیشتر از امروز و جنگ اطلاعات و جنگ تبلیغات و اینهاست. اگر کسی بد از خود دفاع کرد، شکست می‌خورد، ما از انقلابمان نه تنها بد دفاع کرده‌ایم، بلکه اصرار ورزیده‌ایم که آن را در قیافه زشتی به دنیا ارائه کنیم.

بعد از رفتن سفیر، چند تنی که از اروپا آمده بودند به دیدار آمدند و درباره بازتاب مقاومت ما در آن کشورها و آنچه روزنامه‌ها نوشته بودند و در محیط‌های مردمی آن کشورها مطرح است، مطالبی را گفتند که حکایت از آن داشت که درخشندگی فداکاری و ایثار و پایداری و استقامت مردم ما لجن‌هایی را که به رخسار انقلاب ما پاشیده بودند، دارد می‌شوید، امیدوارم که این بار ما قدر افکار عمومی را بدانیم و بدانیم که با آن روشها جز شکست و ناکامی به بار نمی‌آید. با این روشها جز گریزاندن استعدادهای ما نمی‌شود و از نو کشور در تاریکی و برخورد‌ها فرو می‌رود و این بار ممکن است دیگر ضربه خارجی لازم نباشد و ضربه داخلی کفایت کند.

بعد مطابق معمول جلسه شورای نظامی تشکیل شد که تا نیمه شب ادامه یافت. حاصل اقامت خود در خوزستان را به صورت یک جمع بندی قرار داده بودیم که مورد بحث قرار دادیم. آنچه از ضعف‌ها و قوت‌ها که خود داریم و دانیم در فهرستی تنظیم کرده بودیم. آنچه از ضعف‌ها و قوت‌های دشمن دریافته بودیم را هم فهرست کرده بودیم. کارهایی را هم که باید برای آمادگی کامل و شکستن قاطع دشمن انجام بدهیم، مورد بررسی قرار دادیم. البته مطابق معمول هر شب گزارش اقدامات انجام شده نیروهای زمینی، هوایی و دریایی ما طرح شد و تصمیماتی که برای روز بعد لازم است، گرفته شد.

بعد از رفتن آنها باز با آقای موسوی اردبیلی صحبت کردیم. گفتم نه تنها من اصراری به این ندارم که برخورد باشد، اصرار دارم که برخورد نباشد، اما وقتی عده‌ای هر مسئله‌ای را می‌خواهند بهانه برای برخورد قرار بدهند، نمی‌توان ساکت نشست. اطلاع یافتیم که در یک مجلس خصوصی باز همان‌ها که همواره مایه این وضعیت بوده و هستند، راه افتاده‌اند که باید کمیسیون تحقیق درباره خرمشهر تشکیل بشود، البته امام با قاطعیت نپذیرفته‌اند. اما مسئله اینجا نیست، مسئله اینجاست که واقعاً باید یک هیئتی تشکیل بشود و به مقدمات وضعیتی که کار را بدان جا رساند و وضعیتی که در حین جنگ حاکم شد، برسد و اصرار قاطعی که من داشتم به این که در نقاط جنگی اداره و فرماندهی واحد باشد. اما متأسفانه این کار فقط در جاهایی که توانایی داشتیم شد، ولی در جاهایی که حمایت‌های غیرقابل قبول وجود داشت نشد. در شهری که ۱۵ دسته بخواهند بچنگند و هیچ فرماندهی واحدی نباشد، ایثار ایثارکنندگان و فداکاری بیش از حد هم نتایج لازم را به بار نمی‌آورد. این وضع از یک نظریه سرچشمه می‌گرفت که پیش از جنگ هم بود. نظریه‌ای که در مصاحبه یکی از نمایندگان به یک روزنامه نگار ایتالیایی گفته بود که در جریان جنگ ارتش از بین می‌رود و جنگ به صورت مردمی ادامه پیدا می‌کند و از طرح ادامه جنگ و آینده‌ای که ممکن است با جنگ مردمی تصور کرد، و توسعه جنگ در منطقه صحبت کرده است. این نظریه را در خوزستان هم عده قلیلی طرح می‌کنند و برآنند که باید کاری کرد که جنگ ادامه پیدا کند. در اینجا حالا من با یک نظریه روبرو هستم و باید نسبت به آن اظهار نظر بکنم.

معنی جنگ مردمی این نیست که ما در هرج و مرج جنگ بکنیم و هر گروه جداگانه بیایند و با دشمن به دلخواه و روش خود و بی‌اعتنا به کار دیگران بچنگند، مثلاً وقتی دیگران آتش را خاموش کردند تا کمین کنند او آتش کند و وقتی دیگران آتش می‌کشایند او خاموش کند و یا یکی بکند و یکی نکند. چنین جنگی ضد مردمی‌ترین جنگ هاست. جنگ مردمی به این معنی است که یک سازمانی بتواند نیروهای زنده و فعال جامعه را بسیج کند و برای دفاع از موجودیت انقلاب و کشور به کار گیرد. مردمی‌تر از این جنگی که ما در حال حاضر مشغول آن هستیم، وجود ندارد. برای این که وقتی ما ذخیره‌ها را احضار کردیم، بدون این که مأموری به دنبال آنها بفرستیم همه آمدند و ماکاری شگرف کردیم که در کمتر

از یک ماه تعداد کثیری را آموزش دادیم و تجهیز کردیم و به کار گرفتیم. آنهایی که می‌دانند معنی تجهیز ارتش چیست، می‌توانند بفهمند که اهمیت این کار تا به کجاست.

در این دوران جنگ همه آنچه خوابیده بود به کار افتاد. ارتش ما امروز قویتر شده است و آن روح و فعالیتی که به دلیل همان روش‌هایی که این گونه طرز فکرها حاکم کرده بودند از بین رفته بود، زنده شد کار و تلاش شروع شد. تانکهای خوابیده و منتظر تعمیر، تعمیر شد؛ مثلاً امشب به من گفتند تعمیر کاران ما کاری دارند انجام می‌دهند که هیچ ممکن نبود کسی تصور آن را هم بکند. ما به سرعت مشغول آماده کردن تانکها هستیم و به زودی تعداد تانکهای آماده ما، شاید چند برابر تعداد تانکهایی بشود که در شروع جنگ به کار گرفتیم، با وجود این که حدود ۵۰ روز از جنگ می‌گذرد. این نظر سازماندهی؛ اما از نظر فکری و کیفی. جنگ وقتی مردمی است که نیروی مسلح و سازمان مسلح انجام دهنده جنگ در محدوده عقیده این کار را انجام بدهد، در این صورت مطلوب مردم و مورد قبول مردم است. این محبوبیت نیروهای مسلح ما در تاریخ ما هرگز سابقه نداشته است.

اما جنگ طولانی و توسعه جنگ، این تصورات را بسیاری در کشورهای دیگر هم کرده‌اند و این نظریه آزمایش‌های شکست خورده‌ای هم در آمریکای لاتین و هم جاهای دیگر داشته است. اگر هم قرار باشد که ما این روش را ادامه بدهیم، چرا دشمن را نرانیم و سپس در کشورهای تحت سلطه این جنگ را ادامه ندهیم؟ گذشته از این سئوالات، جنگ در صورتی که به انقلاب فکری در یک جامعه و یا در جامعه‌هایی نیانجامد، تأثیراتی را که نظریه مبارزان برای آن قائلند، به بار نمی‌آورد. هیچ ملتی مثل ملت ما که با مشکلات بسیار و گوناگونی روبروست، تن به این آزمایش نمی‌دهد و کشور خود را آزمایشگاه نظریه‌ها نمی‌کند که ما این طور بکنیم، روحیه فرماندهان نظامی را خراب بکنیم، در افکار عمومی نسبت به آنها سوءظن برانگیزیم به نحوی که آنها در تصمیمات نظامی خوشان متزلزل بشوند، و دشمن در خاک ما بتواند همچنان پیشروی کند. و بعد این پیشروی موجب بشود که ما جنگ را به اصطلاح توده‌ای و مردمی! بکنیم و به همه جا بسط بدهیم. چه کسی تضمین می‌کند پس از این که دشمن پیش آمد و استانی از خاک ما را گرفت و ریشه حیات اقتصادی ما را قطع کرد، بعد این آقایان بمانند و به جنگ مردمی ادامه بدهند؟ چه کسی از ما به عنوان مسئول خواهد پذیرفت که ما موجودیت مستقل کشور را نادیده بگیریم و ما به ازای آن را در یک قمار نظری به بازی بگذاریم، و سرمایه استقلال را به بازی بگذاریم، و احتمالاً ببازیم و عاقل هم باشیم.

این طرحهای نظری «واقعیت اسرائیل» از ذهن‌های آگاه و عالم بیرون نمی‌آید، اینها ذهنیتی است که دیگران برای شما می‌سازند. این بازیها را رها کنید. واقعیت اینجاست، واقعیت پیشاروی شماسست، واقعیت اسرائیل آنجاست، اگر آن نسل فلسطینی هم دل به این نظریه‌ها خوش نمی‌کرد و به واقعیت که وطن است و زمین است می‌چسبید، و گوش به حرف اعلامیه دولتهای عرب وقت نمی‌داد و سرزمین خود را ترک نمی‌کرد و نسبت به سرنوشت خویش در قید نمی‌ماند و به امید عمومی کردن جنگ نمی‌نشست، امروز این واقعیت به اسم اسرائیل به وجود نمی‌آمد. برای این که یک ملتی را از پای درآورند لازم است که از درون آن، عوامل مقاومت را سست کنند، چه کسی می‌پذیرد که نیروهای مسلح ما ضعیف بشوند و بعد جنگ «مردمی» بشود و ما به جایی برسیم؟ تجربه خرمشهر برای شما نظریه سازان کافی است. اینجا نیروهای مسلح ما از چند جهت ضعیف شدند؛ خصوصاً از جهت از بین رفتن وحدت فرماندهی. با وجود چندین و چند گروه که به طور خودکامه می‌جنگیدند و دخالتهایی که غیر نظامیان در کار نظامیان می‌کردند. فرماندهان نظامی به دفعات به آنها فریاد کردند و هشدار دادند که آقا به این ترتیب جنگ پیروز نمی‌شود. و امروز که ما این تجربه را پیشاروی داریم این مطلب را می‌گویم که برای ادامه نبرد در این منطقه و در دست گرفتن کامل خرمشهر امید من بیشتر شده است بلحاظ این که امکان ایجاد وحدت فرماندهی در آنجا به وجود آمده است و من به فرماندهان نظامی گفته‌ام هیچ گونه تعدد فرماندهی را نپذیرند.

به هر حال ما در این روزهای سخت باید در چندین و چند جبهه بکنیم. در جبهه شایعه سازان، در جبهه فرصت طلبان قدرت دوست که به هیچ چیز همان سرگرمی‌های خودشان و هوس و حواس نمی‌دهند. در جبهه ضدانقلاب، در جبهه مشکلات گوناگون اقتصادی، سیاسی داخلی و خارجی و بالاخره در جبهه جنگ نظامی. و ما باید در قبال همه اینها صبور باشیم و با استواری این جنگ را ادامه بدهیم.

چهارشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح تا ظهر به تعقیب تصمیمات شب پیش گذشت برای این که ببینیم کدامیک از آن تصمیمات اجرا شده‌اند. این ترتیب یعنی پی‌گیری تصمیمات بتدریج به متصدیان امر معلوم می‌کند که بهترین شیوه اجرای فوری تصمیمات است تا آن حالت باری به هر جهت و از امروز به فردا کردن و با کاغذ ردو بدل کردن مطالب که به شکل کاغذ بازی مرسوم است بتدریج متروک خواهد شد.

ما امروز که این جنگ تحمیلی را از نظر تأثیری که بر بازسازی ارتش و سرعت گرفتن کارها گذاشته است ارزیابی می‌کنیم، می‌شود گفت که اثر معجزه آسا داشته است. تلاش شبانه روزی موجب شده است که غالب اموری که معطل و بی حرکت و به حال خود رها شده بودند، از نو به جریان می‌افتد و روزبه روز شتاب بیشتری می‌گیرد به طوری که امروز با وجود ۵۰ روز جنگ و مقاومت در برابر چندین لشکر دشمن، ارتش‌ها قویتر از زمان شروع جنگ است و اگر همین رویه را ادامه بدهیم، امیدوارم در روز پیروزی قویتر از امروز هم باشد. علت‌های اینکه قویتر شده است

بسیارند، اما به لحاظ استفاده دشمن ما نمی‌توانیم آنها را در اینجا بازگو کنیم در آینده، آنها را به اهل تحقیق خواهیم گفت و افراد نظامی آنها را تکمیل خواهند کرد. یک علتش اینست که ما توانسته‌ایم با مشارکت اهل فن بیشتر از آن تلفات ابزار جنگی، ابزارهای جنگی تازه تعمیر را آماده کار کنیم. بنابراین گرچه دستمان از خارج کوتاه بوده است با بهره برداری از ابزارهای جنگی موجود که به لحاظ نقائص فنی بلااستفاده بوده‌اند ما نه تنها آنچه را که از دست داده‌ایم جبران کرده‌ایم، بلکه بر آنها نیز افزوده‌ایم به طوری که کارایی نظامی ما از نظر ابزار به مراتب بیشتر از روز شروع جنگ است، البته توسعه، تحرک بسیار و تلاش پیگیر آموزشی نیز در افزایش کارایی ما مؤثر بوده است.

بعد از ظهر امروز از مراکز توپخانه بازدید کردیم و اگر خواهیم آتش آغاز جنگ را با آتش توپخانه فعلی مقایسه کنیم، مقایسه فوجان و فیل است. توانایی امروز آتش توپخانه ما به لحاظ آمادگی رزمی خدمه توپ و استخدام استعدادها چندین و چند برابر آغاز جنگ است. از نظر آماده کردن افراد ذخیره برای رزم نیز در مدتی که این کار انجام گرفته، کار فوق العاده خارج از حد و اندازه‌ای است.

در این بازدید من از فرماندهان خواستم که پی در پی شیوه‌های جدیدی به آزمایش بگذارند و بهترین شیوه را برای زبون کردن دشمن بیابند. به آنها یادآور شدم که سرداران بزرگ جنگ‌ها به ابتکارهایشان مشخص شدند و می‌شوند و نه به اجرای قوانین معین و مرسوم. در یک جا یک سرگرد توپخانه پیشنهادی ارائه داد که جالب بود و امیدواریم این پیشنهاد اجرا بشود و بالاخره راه کار مناسب، با این جنگ به دست آید. بعد از این بازدید به بازدید گروهی از اهل فن و کسانی که از تعمیرکاران بودند و از قم آمده بودند پرداختیم. اینها دو نفر سرپرست داشتند که یکی را حاجی احمد جواهری و دیگری را حاج محمد می‌گفتند و کارگاههای خودشان را در آنجا مستقر کرده بودند. کار و کسب شان را رها کرده بودند و برای کمک به ارتش به جبهه آمده بودند و مشغول تعمیر اتومبیل و خودرو و از این قبیل بودند. با آنها هم قدری صحبت کردیم. می‌گفتند اگر صدام حسین می‌توانست در ذهن خود این یکدلی و یگانگی و این حالت مشارکت عمومی مردم را در این نبرد تصور کند، هرگز تن به این کار نمی‌داد و خود را در این هچل نمی‌انداخت. در واقع اگر تمام کسانی که در همه جای کشور کار می‌کنند تا ارتش ما کم و کسری نداشته باشد را به حق جزو ارتش به حساب آوریم، امروز آن بخش فعال و جوان و پر تلاش کشور در جنگ با دشمن است و هر روز بر شرکت کنندگان در این نبرد افزوده می‌شود. بنابراین به همین دلیل هم هست که ما با وجود جنگ رو به قوت می‌رویم و بر قوت ما افزوده می‌شود. ایران امروز کشوری است که به لحاظ مشارکت عمومی مردم در نبرد، آنچه از دست می‌رود، به مراتب کمتر از چیزیست که جایگزین آن می‌شود. ما توانسته‌ایم به یمن مقاومت دلیرانه و با فداکاری و ایثار نیروهای زمینی در برابر دشمن متجاوز و به یمن ضربه‌های کاری و هراس آور نیروی هوایی و هوانیروز فرصت بیابیم و نیروهای تازه‌ای را آماده نبرد کنیم. در حقیقت وقتی دشمن خسته و فرسوده از جنگ زبون شده است ما تازه نفسیم و آماده کارزار. این است آن دلیل من برای امید به فرجام پیروز این جنگ تحمیلی که از آن ماست.

و آنها گفتند تا پیروزی به کمک و تلاش خودشان خواهند افزود و در مقابل این روحیه‌ها تک و توک کسانی نیز یافت می‌شوند که از راه شعبده بازی ترس خودشان را در قالب شجاعت‌های مصنوعی از داستانهای قلابی می‌پوشانند. از جمله آنها سرگردی است که من نمی‌خواهم از او نام ببرم، این شخص ادعا کرده که در جنگ کور شده و طبیبی به من اطلاع داده است که در چشم او هیچ بیماری نیست و می‌گوید که شما بنویسید که من برای معالجه باید به انگلستان بروم چرا که اگر بنویسید مرا به جبهه خواهند برد و این آدم چقدر ادعای مکتبی بودن و غیره و غیره کرده و می‌کند بماند این گونه اشخاص هم پیدا می‌شوند و همانطور که یکبار دیگر نیز گفته‌ام حماسه مثل طاووس می‌ماند و پای زشت خود را نیز دارد و این گریزها و حقه بازیها دوز و کلک‌ها و مانع تراشی‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و ده‌ها از روشهای تخریبی و منش‌های نانجیبانه نیز بروز و ظهور می‌کند و جلوه قهرمانان درست به دلیل همین ضعف‌ها و زبونی‌هاست و گرنه دیگر مجال برای بروز جوهرهای پاک و نیرومند و تجلی غیرت و همت و پهلوانی نمی‌ماند.

ساعت ۷ شب مطابق معمول فرماندهان نظامی آمدند و شورای نظامی کار خود را به مدت سه ساعت ادامه داد. گزارش عملیات روزانه ضربه‌هایی که زده شده بود، داده شد و بعد طرحهایی که با توجه به موقعیت دشمن می‌توان به اجرا گذاشت، عنوان شد و قرار شد که با تکمیل اطلاعات با عملیات مختلف این بار مطالعه بیشتر طرح نهایی برای مقابله روحی با دشمن فراهم بیاید.

پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹

دیشت احمد آقا تلفن کرد که امروز صبح ساعت ۱۰ خدمت امام باشید. صبح به تهران حرکت کردیم و به منزل امام رفتیم. کسانی هم آمده بودند. نماینده آبادان، فرماندار آبادان، سپاه آبادان و خرمشهر. آنها ایرادات و اشکالاتی را که به نظرشان رسیده بود طرح کردند. پس از رفتن آنها ظهیرنژاد وضع و سازمان ارتش را در گذشته شرح کرد و طرحهایی را که هست مطرح کرد. امام هم گفتند باید از اهل خبره یعنی نظامی‌ها در امور نظامی نظر خواست و نظر آنها را به کار گرفت و این اظهار نظر بسیار به موقع بود و امیدوارم برای بسیاری مجاب‌کننده باشد و بگذارند اهل خبره کار خودشان را بکنند و جنگ را به نتیجه برسانند. مطالب دیگری هم در حضور امام مطرح شد که به لحاظ جنگ فعلاً قابل بیان نیست. بعد صحبت از این شد که جلسات شورا در کجا تشکیل می‌شود و به لحاظ جهانی که در آغاز سفر من به خوزستان موجب شده بود که این سفر انجام بگیرد و آن دلایل هنوز هم باقی بودند امام هم اصرار داشتند که ما در محل باشیم و در نتیجه همان تصمیم سابق تایید شد. بعد به منزل

آدم. دوستان و همکاران آمده بودند. با آنها دیداری کردیم و وضع عمومی را بررسی کردیم. آنها مطالبی را می‌گفتند که عده‌ای مشغولند مواضع قدرت را می‌گیرند و هر بار که می‌خواهی بگویی چرا گرفتید؟ می‌گویند این نوشته یا آن گفته اختلاف انگیز است. چون در منزل امام هم مسئله سرمقاله (روزنامه انقلاب اسلامی) طرح شده بود و من در آنجا گفتم شما یک کارهایی می‌کنید و آنها را عیب نمی‌دانید و فکر نمی‌کنید اصل اختلاف را همان کارها ایجاد می‌کند، وقتی شما می‌خواهید همه مسایل را با ژ-۳ حل بکنید این است که اختلاف ایجاد می‌کند نه گفتن این معنی که فلان خطا انجام گرفته است. بعد من آن سرمقاله‌ای را که در انقلاب اسلامی چاپ شده بود و در حضور امام طرح شده بود خواندم. غیر از این مسئله که نخست وزیر بدون اطلاع رئیس جمهور به آمریکا رفته است بقیه صحیح است. البته در حضور امام هم من گفتم اطلاع غیر از تصویب است. شورای عالی دفاع آن سفر را تصویب نکرده بود. بعد من به آنها گفتم همان رویه‌ای که پیش از این بارها به کار برده‌ایم و یک آموزش قرآنی است. هم چنان به کار ببریم و مطمئن باشیم موفقیت با ماست. آن روش این است که ما به جای پاسخ گفتن به این گونه کارها و تبلیغ‌ها کار بکنیم، بیشتر کار بکنیم، خصوصاً حالا که پای موجودیت کشور ما در میان است، ما باید با تمام نیرو کار بکنیم و میهن اسلامی خودمان را نجات بدهیم. پس از اینکه میهن اسلامی مان را نجات دادیم و در این میهن اسلامی رژیم انقلابی اسلامی ثبات و استقرار پیدا کرد، امر را به خود مردم واگذار کنیم. در این صورت امیدوارم تشریح مردم تشریحی باشد که به تداوم انقلاب و خصوصاً به بازسازی کشور جنگ زده و از رژیم فاسد گذشته رها شده بیانجامد.

بعد به دیدار مادرم رفتم. مشغول نماز بود و متوجه ورود من نشد هر چند چشم او نیز خوب کار نمی‌کند. خیلی از دیدن من تعجب کرد و بسیار هم شاد شد. اما متأسفانه این دیدار به حکم اجبار کوتاه بود و من از آنجا به ستاد ارتش رفتم و در ستاد پس از این که به کارها مدتی که در تهران نبودم رسیدگی کردم، اعضای شورای عالی دفاع آمدند تا ساعت ده شب گفتگو و بحث بود و یکی دو تصمیم هم اتخاذ شد. البته احمدآقا فرزند امام هم آمد که در آن جلسه هم بود و بعد جلسه‌ای با او داشتم و راجع به دو سه مطلب که حالا نمی‌توانم این جا بازگو کنم تذکراتی دادم.

جمعه ۹ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح نامه‌ای به امام نوشتم مفصل و دردآلود. آنچه را که به نظرم در صلاح دین و انقلاب و کشور بود، پیشنهاد کردم. در همین وقت اخبار از خوزستان پشت سر هم می‌رسید که دشمن در ناحیه دزفول حمله کرده است دو لشکر داشت، یک لشکر سومی را هم وارد منطقه کرده است و با این لشکر حمله کرده است. موج اول حمله را پیاده نظام با ۵۰ تا ۶۰ تانک و خودروهای زرهی دیگر شروع کرده که نیروهای ما دشمن را عقب زده بودند. اما ظهر به ما گفتند که موج دوم حمله ربا ۲۰۰ تانک و نفربرهای زرهی از ساعت ده شروع کرده‌اند و تمایل فرمانده منطقه این بود که ما در منطقه باشیم. پس ما برای شرکت در جلسه شورای دفاع نماندیم و به خوزستان آمدیم. به محض ورود به جبهه رفتیم، اول به مقر فرماندهی لشکر رفتیم و از فرمانده لشکر گزارش وضع را گرفتیم. جنگ بود و دشمن تلفات سنگین داده بود. یک کوشش سومی هم برای حمله کرده بود که مشغول بودند و آنها را می‌زدند. روحیه‌ها به قدری خوب و عالی بود که من گفتگوی کسانی را که در خط اول جبهه بودند، در بی سیم می‌شنیدم که یکی می‌گفت ۵ تانک دارد پیش می‌آید، دیگری می‌گفت بگذار بیاید به تیررس برسد که دخلش را بیاوریم. این روحیه همان روحیه‌ای است که من منتظر پیدایش آن بودم و امیدوارم به ایجاد آن موفق شده باشیم. اصرار من به اینکه نق و نوق‌ها و گوشه و کنایه‌ها و شایعه‌ها متوقف بشود و جنگ روانی نباشد، برای همین بود که نیروهای مسلح، بدون روحیه تهاجمی نمی‌توانند دشمن را بشکنند، روحیه‌ای که من امروز در جبهه، خود آن را دیدم. این همان لشگری است که دو سه روز پیش یک حمله آزمایشی برای برآورد توان رزمی دشمن انجام داده بود. از این به بعد در چند نوبت، من به فرمانده لشکر گفتم آنچه سازنده است و آنچه اساسی است نقش انسان است. اگر شما به افراد لشکر خود حالی کنید که انسان است که نقش دارد، انسان است که می‌تواند نیروها و تعادل آنها را دگرگون کند. انسان است که وقتی به خود مطمئن بود می‌تواند بایستد و بشکند. اگر شما به جای تکیه به ابزار، تکیه به انسان کردید و به او اعتماد کردید، از آنجا که کمتر کسی حاضر می‌شود اعتماد دیگران را به خود نادیده بگیرد، بلکه می‌کوشد که ثابت کند آن اعتماد، اعتماد به جایی بوده است، در این صورت ابزار را دقیق و خوب و با کارآیی تمام به کار می‌برد، شجاع می‌شود و با همین شجاعت با دشمن مقابله می‌کند.

بعد که به خطوط اول جبهه رفتیم، دیدیم که در این جنگ یک روح مقاوم ستیزگر توانایی بروز کرده است. دشمن تا جایی آمد که سرنیزه‌های سربازان ما در شکم‌های آنها فرو رفت که حد اعلائی استقامت یک نیروست. آن طور که فرماندهان به من می‌گفتند، یک فرمانده از نیروی تحت فرماندهی خود توقعی تا این حد نمی‌تواند داشته باشد که دشمن تا جایی پیش بیاید که مدافع، برای عقب زدن او سرنیزه به شکمش فرو کند. اینها یک وجب عقب ننشسته بودند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که در نیروی زمینی ما هم همان روحیه تهاجمی که در هوانیروز و نیروی هوایی وجود داشت و دارد به وجود آمده است. و امیدواریم که پیش بینی ما درست باشد و سرنوشت جنگ به سود ما تغییر کند. البته تنها این دلیل نیست که ما را امیدوار می‌کند، تلاش عظیم همه‌آنهايي که فنی را می‌دانند و برای بازسازی نیروهای ما کار می‌کنند، نشانگر اراده شکست‌ناپذیری است که برای پیروزی ما به وجود آمده است. هر روز وقت من در بازدیدهایی از نیروها می‌گذرد و من می‌بینم که نتیجه این کار خوب و مثبت است و امیدوارم که با گسترش این روحیه و افزایش آمادگی رزمی نیروهای ما، دشمن را تعقیب کنیم و به آنها و محرکانشان درسی

را که باید و شاید، بیاموزیم.

در خطوط مقدم جبهه که البته زیر رگبار توپخانه دشمن بود، برای محفوظ ماندن از ترکش‌های توپ در سنگری کنار یک برادر سرباز جای گرفتیم. روحیه هایشان فوق العاده عالی بود، فوق العاده عالی بود و گلوله‌های توپ را به چیزی نمی‌شمردند. البته من آنجا تذکر دادم که شجاعت غیر از تهور است. شجاع کسی است که احتیاط هم می‌کند، مراقب جان خود هم هست، اما البته به هیچوجه جان نمی‌زند و ضربه را با ضربه کاری جواب می‌دهد. بنابراین در سنگرهایتان بمانید و خلاف نظم و انضباط نظامی عمل نکنید. به آنها یادآور شدیم که دو عامل موجب این پیروزی بوده است. البته از میان عوامل گوناگون این دو عامل برجسته است، یکی به وجود آمدن روحیه تهاجمی و دومی بالا رفتن درجه نظم و انضباط نظامی، این دو عامل را از دست ندهید. آنها هم از فرمانده خودشان که یک افسر جوان بود خیلی راضی بودند و از من خواستند که به او درجه بدهم. می‌گفتند اگر ما کمی فرصت خوابیدن داریم او اصلاً نمی‌خوابد. و تمام وقت مراقب است. و من هم در جا از او قدر دانی کردم و امیدوارم این گونه افسران جوان و همه کسانی که از خود در این جنگ جوهر نشان می‌دهند، شناخته شوند و من هم گفته‌ام نام و نشان همه آنها را جمع آوری کنند تا ارتش اسلامی به دست همین افسران بازسازی شود و موجب دوام استقلال کشور بگردد.

بعد به مرکز فرماندهی توپخانه رفتیم. آنها هم بسیار شاد بودند و دارای روحیه عالی. امروز همه خوب زده بودند. نیروی هوایی، هوانیروز، توپخانه، نیروی زمینی با یک هماهنگی کامل عمل کرده بودند. این خود هم یکی از تجربه‌هایی است که در مدت اقامت در خوزستان، کوشیدم آرام آرام آن را کامل کنیم و نقطه کمال این تجربه در همین روز بوده است که همه نیروها با هماهنگی کامل عمل کرده‌اند، در نتیجه تلفات دشمن بسیار بالا بوده است. البته ما هنوز نوع دیگری از هماهنگی را که ایجاد است تجربه می‌کنیم، اما این هماهنگی در تقسیم فضا و زمین برای ضربه زدن به دشمن، به دست آمده است. امیدوارم که این روش همچنان ادامه و کمال پیدا کند تا ما بر اساس شناخت بر پایه توحید، روشی را که می‌خواهیم به وجود بیاوریم. علاوه بر اینها گروه‌هایی که در شب عمل می‌کنند و کارشان ضربه و دستبرد است، موفق شده‌اند از همین لشکر دشمن یک آتش بار «کاتیوشا» را با نفراش نابود کنند و فرمانده آن را که یک سرگرد عراقی بود، دستگیر کرده و آورده بودند. که این هم خود یک نمونه عالی از روح تهاجمی و مهارت نظامی است. در این جا همکاری سپاه و ارتش که تحت نظر خود من انجام گرفته است و از ابتدا خودم به آنها گفتم که آرام آرام پیش بروید، چون همکاری و تفاهم مهمتر از نتایجی است که در روزهای اول انتظار داشتیم، نتایج خود را دیرتر، اما مطمئن‌تر به بار می‌آورد و من مراقبت روزمره دارم که این هماهنگی و همکاری به راه کمال بیفتد و پیش برود. در نتیجه در اینجا شاید بهتر از هر جای دیگر این دوتا با هم ترکیب شده‌اند. از مرکز توپخانه به منزل آمدیم، به محل دیگری رفتم و شورای نظامی را تشکیل دادیم. وضع را بررسی کردیم. گزارش کار روزانه را هر کدام دادند، معلوم شد که هم نیروی هوایی، هم هوانیروز و هم توپخانه فوق العاده موفق بوده‌اند چه در خود جبهه که دشمن حمله کرده بود، و چه در پشت جبهه در زدن خطوط مواصلاتی. در همین روز در جبهه آبادان نیز نیروهای ما موفق شدند دشمن را که مشغول پل زدن بود، در هم بشکنند و موافق اطلاعاتی که گرفتیم، حدود ۲۰۰ نفر بلکه بیشتر تلفات وارد کردند و در نتیجه دشمن در کار خود موفق نشد. پس در اینجا هم ضربه‌ها به دشمن کاری بود.

بعد از بحث‌هایی که در شورای نظامی کردیم، از آنها خواستیم که در اوضاع برآوردی بکنند، از تواناییهای خودمان و ضعف هایمان، از تواناییها و ضعف‌های دشمن، و برای شب بعد عرضه کنند. دستورالعمل روز بعد را هم تهیه کردیم و دیروقت شورای نظامی ما پایان یافت.

شنبه ۱۰ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح تا ظهر با جانشین رئیس ستاد، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده ژاندارمری و طراحان طرحهای نظامی بحثی درباره دستورالعمل کلی جنگ داشتیم و حدود و ثغور این دستورالعمل معلوم شد. بعد برای بازدید از جبهه‌ها رفتیم که این بازدید راتا تاریخ شدن هوا ادامه دادیم. شب جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش روز را دادند. امروز هم در جبهه آبادان و هم در جبهه دزفول ضربات کاری به دشمن وارد آمده بود و فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز می‌گفتند، مدهای دراز بود که این طور به دشمن ضربه زده بودند.

در این موقع امام جمعه اهواز، آقای بهشتی و آقای ربانی املشی آمده بودند که در مسایل گوناگون بحث کردیم. از جمله درباره این که باید میزان اعتماد را افزایش بدهیم تا دل‌های نیروهای ما به هم نزدیک شود و در جنگ موفق بشویم. من به آنها گفتم که باید پیش از همه با روحیه تفوق طلبی مبارزه کرد. «باوند پور» افسر قابلی که در اینجا بی دلیل دستگیر شده بود هم امروز آمده بود که ابتدا هم جرأت نمی‌کرد که بگوید، ولی بالاخره گفت که چه کسی زندگی من و زن و بچه‌هایم را تأمین خواهد کرد. بعد پای خودش را نشان داد که با کمال تأسف رفتار غیرانسانی با او شده بود، با این حال او آماده جنگ بود و نشان می‌دهد که اعتقاد او تا کجا استوار است. فرمانده سپاه دزفول هم بر این عقیده بود که او باید در این منطقه به لحاظ دانش نظامی و توانایی فرماندهی اش فرمانده بشود. اینهاست اموری که متأسفانه در گذشته کرده‌ایم و حالا سزای آنها را دریافت می‌داریم. من به لحاظ وضعیت جنگی نخواستیم شرح بدهم، ولی در موقع خود شرح خواهیم داد که رفتارها از چه نوع بوده است. به هر حال تا وقتی نیروهای ما بر اساس اخوت اسلامی و با هم کار و عمل نکنند و تا زمانی که تلاش کنند بر یکدیگر تفوق داشته باشند و خصوصاً این مسئله را به ذهن خود نسپردند که یک ملتی انقلاب کرد تا خود سرنوشت خویش را در دست بگیرد، خود رأی بدهد و منتخب‌های او باشند که

حکومت را معین نکنند، انقلاب نکرد تا ترکیبی از نیروی مسلح حکومت کند. خیر انقلاب کرد تا نیروی مسلح به وظیفه خودشان و فقط به وظیفه خودشان مشغول باشند. حکومت را از آن و حق خود مردم بشناسند تا از طریق منتخبان خود، این حق را اعمال نکنند. این مسئله برای فردای جنگ نیز اهمیت خود را دارد و به این لحاظ است که ما باید نقش مردم را اساسی بدانیم و هیچ کاری که نقش مردم را کاهش بدهد، انجام ندهیم و این را بدانیم که در این دنیا با باورهای ذهنی، هر چند هم این باورهای صحیح باید ضامن و بانی قوی داشته باشند و این ضامن و بانی، خود مردم هستند. اگر مردم نقش داشته باشند و آنها باشند که در امور و از طریق انتخاب آزاد رأی خود را اظهار بدارند و هیچ گونه عملی که این رأی را مختل کند و یا غیر آزاد بسازد، نکنیم این امید هست که انقلاب ما تداوم پیدا کند و الا این را باید از هم اکنون گفت که خدای نکرده کشور عرصه «زور آزمایی»هایی خواهد شد که سرانجامش برای کشور سرانجام تاریک و شومی خواهد بود، همان طور که «زور آزمایی»ها در گذشته وضعیتی را که در آنیم، به بار آورده است. این گفتگوها هم تا بعد از نیمه شب ادامه پیدا کرد.

یکشنبه ۱۱ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح به بازدید از آموزش نظامی رفتیم و از وضع آموزش سربازان و درجه داران بازدید کردیم که قرار شد سه روز بعد مجدداً برویم و میزان پیشرفت را ببینیم، از آنجا به محل استقرار تیپ دزفول رفتیم و درباره تجربه‌های حاصل از جنگ از آغاز تا این زمان به تفصیل سؤال و جواب کردیم. در این که چگونه شده است که دشمن توانسته از معبر «عبوت» بگذرد و داخل بشود، سؤال کردیم. برای جواب در آن موقع فرمانده نبود، یک سرگرد مخابرات که در نزدیکی کرخه یک دست خود را هم از دست داده است، فرماندهی داشت و توانا به دادن این توضیح نبود و این همان مسئله است.

فرد مکتبی که تخصص یک کار را نداشته باشد، نمی‌تواند و نباید کار را بپذیرد، ولی خوب همان داستان بلایی که بر سر لشگر خوزستان آورده بودند و چگونگی پراکنده کردن تانکها و بالا رفتن ضربه پذیری آنها طرح شد و این که فرماندهی نتوانسته است بعد از وارد آمدن ضربه‌های اول لااقل در هنگام عقب نشینی، نیروهای خود را در یک جا متمرکز کند و این ضربه دومی کاری‌تر از اولی بوده است. همین پراکندگی به علت ضعف فرماندهی موجب شده که در هنگام عقب نشینی هم ادامه پیدا کرده و مقدار زیادی از تواناییهای رزمی آن تیپ کاسته و دشمن چند تا از تانکهای آن را از بین برده است.

چون ما از ابتدا متوجه شدیم که نمی‌توان با بازگو کردن ضعف‌های گذشته و بلاهایی که بر سر این لشگر آورده‌اند، جنگ را ادامه داد، بنا بر این گذاشتیم که آینده را مستند به این گذشته نکنیم و ارتش را در زیر ضربات دشمن و در جبهه جنگ بازسازی کنیم هر چند می‌گویند این کار شدنی نیست، اما عمل به ما گفت که انسان به هر کاری تواناست، در صورتی که اراده انجام آن را داشته باشد و ناشدنی، شدنی شد. این تیپ که آن عقب نشینی‌ها را به حکم اجبار داشته است، در مرحله آخر توانسته است از پل بگذرد و سرپلی را در آن سوی کرخه تسخیر کند که نشان می‌دهد در صورتی که انسان اراده کند، می‌تواند ضعف ابزار را جبران کند. به هر حال این تیپ در حال بازسازی است، روحیه گذشته‌اش را از دست داده است روحیه تازه‌ای پیدا کرده است که امیدواریم با تکمیل تجهیزات، به دیگر نیروهای ما در جبهه در سریع‌ترین وضع بپیوندند و ضربه‌های خود را به دشمن بزند، با روحیه‌ای که دیگر روحیه پیشروی و پیروزی است.

ساعت دو و سی دقیقه برای بازدید این تیپ آمدم و تا تشکیل شورای نظامی، از جبهه‌های مختلف جنگ خبر گرفتیم کسانی را که از تهران آمده بودند ملاقات کردیم، درباره وضعیت اقتصادی و اطلاعاتی که در باره امکانات نظامی موجود در داخل کشور به ما رسیده بود گفتگو کردیم، از آبادان درباره موقعیت جنگ شان پرسیدیم، معلوم شد نیروهای ما در آنجا توقف شده‌اند و امروز نیز نیروی هوایی و زمینی ما ضربه‌های کشنده‌ای به دشمن زده‌اند و از این کار راضی هستند. بعد به شورای نظامی رفتیم، امروز هم نیروهای ما شکار قابل‌گیری آورده بودند و از این تدارکات دشمن را زده بودند خیلی راضی بودند، تانکهای دشمن را در جبهه‌های آبادان و دزفول زده بودند، به طوری که همگی دلگرم بودند و روحیه قوی داشتند. کاملاً امیدوار بودند که ما با این گونه ضربه‌ها می‌توانیم دشمن را دلیل کنیم و بعد به او حمله ببریم.

در پایان این گزارش کار روزانه و تعیین دستورالعمل فردا، درباره روش شناخت برپایه توحید برای فرماندهان نظامی بحث کردیم و درباره امامت هم مقداری برایشان صحبت کردم و گفتم که میزان نیروهایی که دو طرف دارند اهمیت کمتری دارد، آنچه مهم است، توانایی هر یک از دو طرف در رساندن نتیجه قوا به حداکثر برای ضربه زدن در نقطه ضروری و لازم است، این محتاج نوعی از هماهنگی است که در روشهای معمول تا به حال ندیده‌ایم، نه دشمن توانسته این روش را به کار ببرد و نه خود ما این روش را به کار برده‌ایم. حتی می‌توان گفت در سطح پایین‌تری از هماهنگی، یعنی تقسیم فضا و زمین بین نیروها برای رساندن ضربه به حداکثر، دشمن ضعف بزرگی از خود ظاهر ساخته است و ما در این زمینه البته به آن حد ضعف نبوده‌ایم، اما تلاشی که در درهم شکستن حمله دزفول در روز جمعه کرده‌ایم، نتیجه خود را به بار آورده است، ما به این سطح رسیده‌ایم و باید آن را تکامل ببخشیم.

این بحث هم تا نیمه شب به طول کشید و قرار شد که دو طرح را برای اجرا آماده کنند، یکی در همین سطح هماهنگی به دست آمده و یکی در سطح متعالی‌تری که من با آنها در میان گذاشتم، امیدوارم که این طرحها نتایج خوبی به بار بیاورد و ما بتوانیم با همین کمیت، کیفیت کار را به

حداکثر برسانیم و دشمن را بشکنیم. و این در حالی است که از نظر کمی نیز ما هم چنان بامراقبت‌های روزمره می‌کوشیم آمادگیها را افزایش بدهیم. آنچه در یک ماه گذشته نیروی ارتش از جهت آماده کردن افراد ذخیره و تعداد آنها، از جهت ساختن مهمات و اسلحه، و از جهت ارتباطات و اطلاعات انجام داده، چیزی فوق تصور است و این البته در سایه کوششی است که در جهت ایجاد هماهنگی انجام شده است. همین بازده است که روحیه ما را بالا برده است و امیدوارم موجب بشود که تلاش برای انتظارات بیشتر افزایش پیدا کند و قدم به قدم راه را برای پیروزی هموار سازد.

دوشنبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۹

امروز صبح از یک تعمیرگاه و آمادگاه دیدن کردیم. کوشش و تلاشی که در همه جا انجام می‌گیرد تا ابزارها، خودروها، تانکها، توپها و سایر اسلحه‌ها آماده استفاده بشوند، کوششی است از روی خودجوشی، ایمان و علاقه و تلاشی است که ما برای ایجاد این حرکت، کرده‌ایم و وقت مهمی را به این کار در همه شهرها صرف کرده‌ایم؛ در نتیجه ابزارهای ما از پی هم آماده می‌شوند. در اینجا گروههای «فن دان» و فن شناس داوطلبانه آمده‌اند و کار می‌کنند. این بازدید تا دو بعد از ظهر به طول انجامید. در این کارگاهها ظرف ماه گذشته ۶۰۷ خودرو تعمیر و آماده شده است، بیشتر از حدود پنجاه تانک و توپ و سایر اسلحه‌ها هم تعمیر و آماده شده است، این تلاش در همه جا هست. یک حاجی در اینجا بود که کارش تراشکاری بود و بسیاری از قطعات را که ما نمی‌توانیم از خارج وارد کنیم او داوطلبانه آنها را تعمیر می‌کند و عیناً از روی آنها چند نمونه را به من نشان داد. اگر این جنگ همین روح ابتکار را برانگیزد و عمومیت پیدا کند و مردم همه جا خودشان در پی ساختن آن چیزهایی باشند که از خارج وارد می‌کنند، ما باید بگوییم که توانسته‌ایم به جای زیان، در جنگ سود ببریم و این استعدادها و نیروهای نهفته را به کار بگیریم.

به دلیل همین کارهاست که ما توانسته‌ایم نه تنها جای ابزاری که در جنگ از دست می‌دهیم پر کنیم، بلکه ابزار جنگی خودمان را چند برابر کنیم. اما این حاجی سرگذشتی هم داشت که برای ما گفت، نامه‌ای را نشان داد که فرماندار شهر به او نوشته است که حاجی فلان، شما در رژیم سابق ۲۰۰۰ تومان چک به نفع بنیاد فرح کشیده‌اید که صرف امور خیریه بشود، لازم است که (درست یادم نیست) مثلاً ۶ هزار تومان به حساب فلان بریزید (حساب مستضعف یا غیر مستضعف) وگرنه تهدید کرده بود که این داستان را عیان خواهیم کرد و برای تو اسباب زحمت درست خواهند کرد. می‌گفت خوب در رژیم سابق هم با من همین رفتار را کردند. آن وقت که چکش را می‌گرفتند، رقمش را نگرفتند، حالا آمده‌اند باز با همان تهدید از من پول بگیرند. لابد اگر وضع برگشت، بعدها هم خواهند آمد و به استناد همین نامه از من خواهند خواست که چکی را امضاء کنم!

این که در جمهوری اسلامی ما این رفتارها هست، همان چهره زشتی است که ما از جمهوری اسلامی برای مردمان خودمان و دیگران می‌سازیم. به هر حال این گونه رفتارها توأم با این گونه تهدید و ارباب‌ها به هیچ رو با شئون اسلامی ما موافقت ندارد و همین کارهاست که مانع از قوت گرفتن بنیاد حکومت اسلامی ما می‌شود. امیدوارم این تذکر برای همه کار به دستان کفایت کند و آنها بالمره این رویه‌ها را ترک کنند و تا وقتی که یک حکومت قوی قانونی برقرار نشود، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که وضع منزلتها در کشور ما تثبیت شده و انسان در جمهوری اسلامی منزلت واقعی خود را به دست آورده است.

به هر حال هیجان کارگران «فن دانان» و کارکنان این تعمیرگاه بی حد است، با دل و جان کار می‌کنند و امیدواریم در همه جای کشور چنین کنند و چنین نیز می‌کنند باز هم بیشتر کار کنند با تمام قوت و توانایی خودشان کار کنند و نیروهای ما را با سرعت تمام مجهز بگردانند تا ما بتوانیم دشمن را بشکنیم، استقلال کشور را از خطر نجات بدهیم و راه را برای رژیم تازه‌ای در کشور عراق هموار بسازیم.

بعد اعضای شورای دفاع آمدند و تا ساعت دو صبح جلسه شورای دفاع به طول انجامید. طرح عمومی جنگ که تهیه شده بود، به اطلاع اعضای شورا رسید. نیروهای تازه و استعدادهای جدیدی که آماده کارزار شده بودند، گزارش شد. میزان ابزارهای جنگی جدیدی که با همین کار و تلاش آماده شده است به اطلاع رسید و وضع در آبادان به تفصیل مورد بحث واقع شد. کارهایی که انجام داده‌ایم به اطلاع عموم رسید و جلسه پایان یافت. در مورد جزئیات گفتگوها فعلاً نمی‌توانم صحبتی بکنم، می‌گذارم به بعد.

سه شنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۹

در کارنامه دیروز یادم رفت بگویم که از تهران تلفن کردند که عده‌ای از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس اظهاراتی کرده‌اند و نامه‌ای هم امضاء کرده‌اند و نزد امام برده‌اند. من امروز تلفنی با احمدآقا صحبت کردم و به او گفتم که عده‌ای فراموش می‌کنند و یا نمی‌خواهند توجه بکنند که وضع کشور در چه حال است و گمان می‌کنند هر موقعیتی را می‌توان برای بازی بر سر قدرت مغتنم شمرد. استیضاح‌کننده‌ای اگر باشد منم،

منم که باید بیرسم و استیضاح کنم کسانی را که با کارهای خودشان وضع را به صورتی درآورده‌اند که دشمنان ما به خودشان جرئت دادند به وطن ما حمله کنند. من نخواستهم همه چیز را بگویم به لحاظ این که دشمن در کمین است که از اطلاعات و صحبت‌ها استفاده کند ولی اگر ببینم اینها می‌خواهند به هر قیمت اسباب سقوط قطعی کشور را فراهم بیاورند، چاره‌ای جز این نیست که همه چیز را با مردم صریح و روشن بگویم و از آنها بخواهم خودشان درباره سرنوشت کشورشان تصمیم بگیرند.

به هر حال صبح امروز به بازدید از تیپ خرم آباد رفتیم و تا عصر در آنجا بودیم. مواضع را بازدید کردیم، نواقص را دیدیم و یادداشت کردیم که رفع شود. فرمانده نیروی زمینی در آنجا ماند تا آنچه را ما فرصت نیافتیم ببینیم، ببیند و این تیپ را فعالیت کند، بطوری که ما بتوانیم عرصه را به دشمن از هر سو تنگ کنیم. در این تیپ با سربازان و درجه داران و افسران صحبت کردیم و اهمیت این جنگ را برایشان توضیح دادیم و گفتیم که ما در وضعی نیستیم که اگر نجنگیدیم وضع کمی بدتر بشود. ما در وضعی هستیم که اگر نجنگیم و دشمن را نکوبیم موجودیت ما به خطر می‌افتد، روحیه‌ها را خوب یافتیم و امیدواریم که این روحیه‌ها هر روز بهتر بشود.

سربش مطابق معمول در محلی که دور از مراکز شهری و نظامی است شورای نظامی را تشکیل دادیم و وضع را در همه جبهه‌ها بررسی کردیم و گزارش کار روزانه را دریافت کردیم. دوباره از تهران اطلاع دادند که عده‌ای قصد گشودن جبهه جنگ سیاسی - روانی را دارند و سخت مشغولند که مطابق معمول «خوارج» تقصیری را که خود کرده‌اند، به گردن کسی بگذارند که با وجود این تقصیرها و در وضعیتی سخت خطرناک مسئولیت را به عهده گرفته است و شب و روز به خطر انداختن همه چیز خود، دارد تلاش می‌کند.

تا دیرگاه ما وقت را به مباحث نظامی گذرانیدیم و فرصتی نماند که من درباره این بازیها فکر نکنم، بعد نشستم و مقداری در این زمینه‌ها فکر کردم. گذشته‌ای که ما را به اینجا رسانده است از نظر گذراندم، دیدم هشت ماه پیش تر گفتم من نمی‌توانم مسئولیت تغییر روانشناسی جامعه آمریکایی را به خشونت و مداخله جویی بر عهده بگیرم و آنچه کرده‌ایم و آنچه کرده‌اند و کار را به اینجا رسانده‌اند جریان است که امروز نتیجه خود را به بار می‌آورد و گمان من اینست که ریگان نه به عنوان جمهوریخواه در برابر دمکرات، بلکه بعنوان بیانگر تغییر روانشناسی جامعه آمریکایی انتخاب می‌شود. چند روز پیش تر به دوستان گفته بودم که تصمیم درباره گروگانها در زمانی و به صورتی اتخاذ شده است که به سود کارتر مؤثر نخواهد شد، بلکه به زبان او مؤثر خواهد شد و گمان می‌کنم این نظر من که مستند به تجربه طولانی من در روحیه و روانشناسی غربی‌ها به لحاظ اقامت در آنجاها و مطالعه‌ام در این زمینه‌ها است درست از آب درآمد. بنابراین وضع خارجی ما مشکل تر خواهد شد و من کسی نیستم که از برابر مشکلات بگریزم. می‌دانم که به موقع هشدار داده‌ام، گفته‌ام و مؤثر واقع نشده است و نتیجه نداده است، اما به این دلایل نمی‌شود تلاش را در نیمه گذاشت و به تلاش برای استقرار یک حکومت اسلامی مستقل ادامه نداد. به هر حال زندگی در این جهان پایان همه چیز نیست، تاریخ استمرار دارد و همان طور که مردم ما امروز قضاوت روشنی دارند، تاریخ فردا نیز قضاوت روشن و بلکه روشنتری نسبت به آنچه حالا می‌گذرد خواهد داشت و گمان می‌کنم در این قضاوت لاقط در مورد این که ارزیابی‌های من از روی علم و اطلاع و دقیق بوده است، حق را به جانب من خواهد داشت و گمان می‌کنم در این قضاوت لاقط در مورد این که ارزیابی‌های من از روی علم و اطلاع و دقیق بوده است، حق را به جانب من خواهد داد. با این همه ما حق نداریم به دلیل این که تاریخ حق را به ما می‌دهد یا نمی‌دهد، از تلاش و کوشش برای نجات میهن اسلامی باز بایستیم.

فکر کنم که به اینجا رسید، آرام گرفتم و با همان تصمیمی که داشتیم، به ادامه نبرد مصمم شدم. شما مردم می‌دانید که جنگ در دو جبهه، کار ساده‌ای نیست، خصوص وقتی که یک جبهه، جبهه داخلی است و جبهه جنگ روانی - سیاسی است. در همه جای دنیا این طور عمل شده است که وقتی جنگی پیش آمده همه از موافق و مخالف متحد شده‌اند و چون ستونی استوار تکیه‌گاه مسئول جنگ گشته‌اند و او را در نبرد یاری کرده‌اند و چنان کرده‌اند که او در سختی‌ها روحیه خود را از دست ندهد. جنگ دوم جهانی را بیاد بیاورید، وقتی چرچیل نخست وزیر شد و قوای هیتلر نیروهای فرانسوی و انگلیسی را در هم شکست و فرانسه را اشغال کرده بود و ملت انگلیس در انتظار بود که سربازان آلمانی پای در خاک آن کشور بگذارند، در برابر مجلس خطاب به ملت انگلیس گفت «من جز خون و اشک و آه چیزی ندارم به شما بدهم» و ملت انگلیس و رهبران انگلیسی یکپارچه پشت سر او ایستادند تا در جنگ پیروز شد.

قوای هیتلر تا دروازه‌های مسکو آمد و با این که استالین یک دیکتاتور بود با این حال ملت روس نگفت چون این آدم یک دیکتاتور است و آن تسویه‌های خونین را کرده است و این بلاها را به سر ما آورده است، ما از وطنمان دفاع نمی‌کنیم، بلکه ایستادند و تحت همان حکومت با آلمان هیتلری جنگیدند و بالاخره هم پیروز شدند.

در سال ۱۹۶۷ ناصر شکست خورد و ارتش اسرائیل با غافلگیر کردن، ضربه سختی به ارتش مصر زد و ناصر ناگزیر شد آتش بس را بپذیرد و استعفا کرد. ملت مصر یکپارچه به خیابانها ریختند و استعفا را نپذیرفتند. حال این که ارتش را خود او ساخته بود و ناچار مسئول وضعی بود که پیش آمده بود، معه‌ذا مردم مصر دارای این رشد بودند که در آن شرایط نباید پشت مسئول را خالی کرد و به دشمن امکان داد تا از موقعیت حاصل از پیروزی بیش از حد سوءاستفاده کند. به ما نیز حمله کرد، اما در این حمله از سوی ما یعنی از سوی رئیس جمهوری کاری که زمینه سازی این حمله تلقی بشود انجام نگرفت، برعکس هشدارها داده شد، اخطارها داده شد، کوشش‌های فوق طاققت انجام گرفت، بلکه جریان تضعیف نیروهای مسلح متوقف بشود، اداره امور کشور جریان صحیح پیدا کند و این ضعف‌ها به دشمن امکان حمله ندهد. از نابخت یاری، این کوشش‌ها موفق نشد و قدرت پرستان مانع شدند، اخطار در ۱۷ شهریور هم اینها را بخود نیاورد؛ تا در نتیجه دشمن به تصور ضعف کامل ما

حمله کرد. با این حال ما متوسل به این معنی شدیم که چون در این حمله نقش با «قدرت باز» بوده است و آنها این بلا را بر سر کشور آورده‌اند و مسئولیت هم با آنها باشد چون می‌دانستیم از آنها برای نجات کشور کاری ساخته نیست. اینست که با تمام وجود به تلاش پرداختیم تا کشور نجات یابد و حالا نتیجه این تلاش عظیم این شد که کم و بیش توانستیم دشمن را متوقف کنیم و نیروهای تازه‌ای وارد صحنه کرده و امکانات را به کار بگیریم و این امید را به وجود بیاوریم که بیابانهای خوزستان گورستان ارتش متجاوز خواهد شد. درست در این موقع خنجر زدن از پشت شروع شده است. آنهایی که ضعیف و ناتوانند و جز قدرت هیچ واقعیتی را نمی‌پذیرند، آیه یأس خواندن را شروع کردند و استاندار خوزستان تلگراف می‌کند که همه چیز از دست رفت، خوزستان می‌رود، اگر خوزستان برود نصف جمعیت ایران تلف می‌شود و باید این مطالب را به مردم گفت. آقای رجایی این تلگراف را در شورای دفاع خواند و من در آنجا به او گفتم، این آدم وقتی هم در کردستان بود، می‌گفت کردستان از دست رفته. این را بدانید خود او که از مسببین تضعیف ارتش در خوزستان بوده است، حالا به جنگ روانی مشغول است تا روحیه‌ها را به کلی از بین ببرد و سقوط قطعی بشود. من نمی‌گویم او عمداً این کار را می‌کند، اما آدمی که این مقدار ضعیف است و این اعصاب ناتوان را دارد، چرا باید در این استان ما و با شرایط جنگ مسئول باشد؟

عده‌ای از نمایندگان در مجلس تومار جمع می‌کنند. آن هدفی را که از دو سه ماه پیش به این طرف داشتند و شب و روز هم مشغول بودند، یعنی بازگرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس جمهور، دنبال می‌کنند که به آن برسند و نامه‌ای نزد امام می‌برند. اینها نمی‌دانند که این کارها بازتاب فوری در جبهه‌ها می‌گذارد، روحیه‌ها را می‌شکند، مقاومت را از بین می‌برد و دشمن مثل آبی که سد از برابر او برداشته شده باشد، همه جا را می‌گیرد. اینهایی که سردمدار هستند، می‌دانند که دروغگو هستند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهند. آنها می‌دانند که وضع چگونه بود و حالا چگونه شده است و می‌دانند که جز من با توجه به افکار عمومی، با توجه به توانایی در برانگیختن هیجان مثبت کار و میل به ایثار و فداکاری کس دیگری در این شرایط نمی‌تواند این وظیفه سنگین را بر عهده بگیرد. بنابراین آشکار می‌خواهند از پشت جبهه ما را بکشند. به هر رو، تهران مرکز این توطئه هاست. از روز انتخاب به ریاست جمهوری این توطئه‌ها بوده و هنوز هم هست. امشب از مسئولان نیروهای مسلح خواستم که یک طرحی برای جبهه جنگ تهیه کنند که حالا نمی‌خواهم بگویم کدام جبهه و چگونه طرحی است. اما برای آنها صحبت کردم و وضع را از جهت سیاسی - اجتماعی - روانی تشریح کردم و اهمیت و ضرورت پیروزی در جنگ را برایشان روشن کردم. شب دیروقت آنها رفتند و من امیدوارم که این روحیه آنها با تحریکات نشکند و بتوانند با همه سختی‌های موجود، دشمن را بکشند.

چهارشنبه ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۹

امروز، پس از اطلاع از آن توطئه تازه نقشه کشان در تهران، من دو نامه تهیه کردم یکی خطاب به رئیس مجلس و یکی هم خطاب به امام. در نامه به رئیس مجلس نوشتم که شما در شورای انقلاب بوده‌اید و حقایق را می‌دانید و آن حقایق را یک به یک بازگو کردم و الان به خاطر جنگ نمی‌خواهم بازگو کنم و می‌دانید که چه چیز در اختیار من قرار گرفت و من آن را به چه صورت آماده کردم. این توطئه‌ها و تحریکها، جایی برای این می‌گذارد که انسان فرض کند اشخاص از روی دلسوزی و به مقصد خدمت این کارها را می‌کنند. اگر کسی آماده است شب و روز تلاش کند و از هیچ کاری فروگذار نکند، بگو بیاید و مشغول بشود. من از این آقایان هیچ چیز نمی‌خواهم جز این که مرا به حال خود بگذارند تا این جنگ را به نتیجه برسانم. و خیال می‌کنم که این حداقل تقاضاست، در هر حال نامه مفصل است و در موقع خود به عنوان ضمیمه این گزارش خواهد آمد.

در نامه به امام این نکات را یادآور شدم که من این نامه را برای مجلس نوشتم و نوشته بودم به رئیس مجلس که اگر قرار بر کشمکش است من در مجلس غیر علنی حاضر نمی‌شوم، باید در مجلس علنی حاضر بشوم و آنچه می‌گویم باید به اطلاع عموم مردم برسد و مردم تکلیف را تعیین بکنند.

در نامه به امام نوشته بودم که پس ملاحظه می‌کنید که حرفهای من نیست که اختلاف به وجود می‌آورد، اینها این نقشه‌ها را می‌کشند و من از آنها مطلع می‌شوم و درباره آنها حرف می‌زنم برای اینکه وسیله دفاعی دیگری هم ندارم و وسیله دفاعی من آگاهی عموم از این توطئه‌ها است که می‌شود و اگر آنها این توطئه‌ها را نمی‌کردند، کار به اینجا نمی‌کشید. حالا هم اگر توطئه نکنند، ما پیروز می‌شویم و من تعهد می‌کنم که در این جنگ پیروز می‌شویم به شرط این که ما را به حال خود بگذارند و به شرط این که بگذارند کارم را انجام بدهم و با اختیار کشور را به سوی پیروزی ببرم.

این نامه هم در وقت خود به صورت ضمیمه این گزارشها چاپ خواهد شد. بعد از تهیه این دو نامه به کارهای نظامی پرداختم، خصوصاً از جهت این که بدانیم بازسازی نیروها در چه وضعی است و تا وقت تشکیل شورای نظامی، به این طرح مشغول بودیم. شورای نظامی تشکیل شد و بعد از گزارش فعالیت‌های روزانه آن طرح آماده شده بود و عنوان نشد و قرار شد در مراجعت فرمانده نیروی زمینی که برای بازدید رفته بود این طرح با او در میان گذاشته شود. و ما ببینیم که چه باید بکنیم.

پنج‌شنبه ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح فرماندهانی که احضار کرده بودیم، آمدند، و تا ساعت ۴ بعد از ظهر درباره آن طرح بحث کردیم. فرمانده نیروی زمینی بنا به دلایلی که داشت و دارد با آن موافق نبود.

ولی دیگران با دلایلی که داشتند و دارند با آن موافق بودند، به هر حال ما با انجام طرح موافقت کردیم. و گفتیم بقیه را باید با توکل به خدا انجام دهیم و اگر این طرح پیروز بشود، خیلی چیزها تغییر می‌کند. امکانات را سنجیدیم، برای بسیاری از خبرگان تردید نبود که این امکانات به ما اجازه اجرای آن طرح را می‌دهد. گرچه فرمانده نیروی زمینی در این معنا تردید داشت. به هر حال شب شد جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش‌های روزانه را دادند و امروز و دیروز هم همینطور، هوانیروز و نیروی هوایی خیلی خوب عمل کرده بودند و تلفات بسیار سنگین به دشمن وارد ساخته بودند. گشتی‌های نیروی زمینی نیز کارهای برجسته‌ای انجام داده بودند که نشان می‌داد روحیه تهاجمی روز به روز گسترده‌تر می‌شود و میل به عمل روز به روز فراگیرتر می‌گردد.

به هر حال امروز دستورالعمل طرح را صادر کردم و این در واقع تکمیل طرح بود و تضمین بیشتر برای اجرای طرحی بود که در جلسه پیش شورای دفاع تصویب شد. امروز هم به این ترتیب شد و امروز روز طرح بود.

اما راجع به طرح، لازم است که با خواننده کمی صحبت بکنم در تجربه زندگی سیاسی اجتماعی خودم، با دو جریان دایم سروکار داشتم. یک وقت تب عمل همه را می‌گیرد، کما اینکه در ماههای اول انقلاب هم تب عمل همه را گرفته بود و همه می‌گفتند نقشه و برنامه را باید دور ریخت و باید عمل کرد. و نتیجه این عملهای بی نقشه و بی برنامه و دیمی، بود. این جمله «باید عمل کرد» بدون برنامه و نقشه در همه جا رواج گرفت و سازمانهایی هم که به وجود آوردیم، بدون برنامه و بدون نقشه و دیمی، خود شدند مصیبت.

در جنگها هم که با ضد انقلاب بود، همیشه این مسئله بود، باید عمل کرد و نتیجه همین «باید عمل کرد» تلفات سنگین می‌شد تا «جری» شدن دشمن. من در همان وقت، خصوصاً در زمان سندنج که بعد معلوم شد که مقدمه همین طرح حمله عراق بوده است، برای این که نیروهای ما را در آنجا تا می‌توانند مشغول کنند و بعد از خوزستان حمله کنند، در همان وقت گفتم که جنگ بدون برنامه را متوقف کنید جنگ بدون طرح و نقشه را متوقف کنید و ببینید که امکانات خودتان چیست و امکانات دشمن چیست. قوت‌های خودتان چیست و قوت‌های دشمن چیست؟ ضعف‌های خودتان کدام است و ضعفهای دشمن کدام است و از روی برنامه و نقشه جنگی عمل کنید و در نتیجه پس از اینکه این ضعفها و قوتها معلوم شد، آوردند در دفتر من طرح جنگی تهیه شده را، ارائه کردند و به اجرا گذاشتند.

در مورد جنگ با عراق هم همین مسائل پیش آمد. روزهای اول آنها که مایوس بودند از توانایی ارتش، این حرفها را باطل می‌دانستند و می‌گفتند که ارتش شکست می‌خورد و زود کارش ساخته می‌شود و چاره نیست، جز جنگ چریکی. بعد چون مطابق نظر آنها نشده و ارتش مقاومت کرد و از بین نرفت و در حین جنگ به تجدید سازمان و تقویت پرداخت، زمانی رسید که طرح معنا پیدا کرد. وقتی نیرو هست، طرح معنا دارد آن نیرو باید یک طرحی را به اجرا بگذارد. وقتی نیرو نیست، طرح هم معنا پیدا نمی‌کند، چون طرح را باید یک نیرویی به اجرا درآورد، وقتی این نیرو و این سازمان نیست، طرح در واقع سرگرمی ذهنی است. اینها در آن وقت که برای اجرای طرح نیرویی نبود، افتادند به جان ماکه چرا طرح عمومی وجود ندارد و ما هر چه گفتیم که بابا طرح عمومی وجود دارد بلکه نیرویی که آن طرح را ایجاد کند هنوز وجود ندارد، فایده نمی‌کرد، گفتیم در مقابله با ضعف، مردم سه دسته هستند:

- آنهایی که تسلیم ضعف می‌شوند.

- آنها که ضعف را وسیله قدرت جویی قرار می‌دهند

- آنهایی که کوشش می‌کنند که ضعف را به قوت تبدیل کنند، اینها از دسته دوم هستند. یعنی هر وضعی را ولو وضعیایی را که خودشان به وجود آورده‌اند، اینها را اسباب قدرت جویی قرار می‌دهند و این اخلاق! اخلاق خوار است.

به هر رو آن طرح؛ حالا نیرویی هست که آن طرح را اجرا کند. و امیدوارم که این نیرو طرح را با موفقیت اجرا کند و قدمی باشد برای تغییر اساسی جهت جنگ و تغییر سرنوشت جنگ. امروز هم گفتیم که شورای نظامی هم تشکیل شد و مطابق معمول کارهایمان را انجام داده‌ایم و دیروقت تمام شد.

جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح قبل از رفتن به تهران خبر دادند که دشمن به دزفول حمله کوچکی و یا حمله را شروع کرده است. البته باید بگویم که در این منطقه باریدن باران آغاز شده است و این برای دشمن که فقط می‌تواند از راه زمین با ما بجنگد خوب نیست. در هر حال به تهران رفتیم. به منزل امام

رفتیم. به ایشان گفتم که وضع نیروها در حال بهبود است. امکانات تازه‌ای را که به وجود آمده است به او گفتم و گفتم که اگر ما را به حال خود بگذارند و نیروهای مسلح را به حال خود بگذارند و روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می‌شویم اما اگر بخواهند به طور مرتب روحیه‌ها را خراب بکنند، ما پیروز نمی‌شویم و شکست می‌خوریم و این شکست سرنوشت ایران را دگرگون خواهد کرد.

- ایشان گفتند که نه، شما مطمئن باشید که قدر زحمات شما معلوم است و به آنها هم که برای انجام کاری به اینجا آمده بودند، گفته‌ام که یک عده رفته‌اند آنجا و فداکاری می‌کنند و شما هم اینجا نشست‌اید و نقشه می‌کشید!

به هر حال من به ایشان گفتم این عده علاوه بر این که نشست‌اند و نقشه می‌کشند، اسباب و مقدمات ضعف را هم خودشان فراهم آورده‌اند و مقصر این وضع آنها هستند. حالا اینها طلبکار هم شده‌اند و می‌خواهند به خیال خودشان فرصت را مغتنم بشمارند.

این را به شما بگویم اگر اینها موفق بشوند و تزلزلی در این روحیه‌ای که الآن به وجود آمده به وجود بیاورند، قطعاً نیروهای مسلح ما کارایی خودشان را از دست خواهند داد و شکست حاصل خواهد شد و این شکست به قیمت سنگینی برای کشور تمام خواهد شد. آن قدر قیمتش سنگین است که نمی‌توانم تصور کنم که اثر این شکست چقدر وحشتناک خواهد بود.

حال این که ما کاملاً دشمن را مهار کرده‌ایم و می‌توانیم امیدوار باشیم که پیروز می‌شویم. از نزد امام که بیرون آمدیم، ایشان اطمینان دادند که شما نگران نباشید، هیچ نگران نباشید و به کار مشغول باشید، کوشش کنید و انشاءالله خداوند به شما پیروزی می‌دهد و نگران این حرفها نباشید و اینها اثر نمی‌کند. خدا کند که این طور باشد و این کارها اثر نکند و ما بتوانیم که این جنگ را به پیروزی برسانیم.

در بیرون منزل امام، مردم زیادی جمع شده بودند. احساسات گرم و صمیمانه‌ای ابراز کردند و بعد به منزل آمدیم، در آنجا شنیدیم که شب پیش در رادیو تلویزیون آقای قطب زاده و آقای اسلامی به طور «باز» حرف زده‌اند. خلیی «باز» حرف زده‌اند و این بازتاب داده است. و تغییراتی را در رادیو تلویزیون موجب شده است.

من برای آقای اردبیلی صحبت کردم و در این باره گفتم که قرار بر این بود که تحصیل رضایت و توافق بشود اما ترتیبی که شده درست در جهت خلاف این منظور است و گفتم که من کماکان تا وقتی که این دستگاه رادیو تلویزیون اصلاح نشود و دست از جنگ روانی برندارد، در این دستگاه صحبت نخواهم کرد.

حالا ایشان وعده داده‌اند که من عمل می‌کنم و شما مطمئن باشید. بعد جلسه شورای عالی دفاع شروع شد و تا ۱۰/۵ شب به طول انجامید و در چهار قسمت تصمیماتی که داشت گرفت. بعد هم به نزد مادرم رفتیم و تا نیمه شب هم پیش او بودم.

شنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۹

صبح وزیر خارجه کوبا آمد، به همراه او عده زیادی هم آمدند. مدتی نگذشته بود که معلوم شد آقای قطب زاده را دستگیر کرده‌اند. من شاید متجاوز از ده سال باشد که حول یک امر صحیحی ایستادگی کرده‌ام و آن اینست که ما باید کار جمعی را تمرین کنیم و بیاموزیم و تکروری در کارمان نباشد. من در کار جمعی، آقای قطب زاده را ضعیف می‌یافتم و در نتیجه عملاً با هم نبودیم و نمی‌توانستیم باشیم. بعد از آمدن به ایران نیز، دوباره من چند نوبت به او خاطر نشان کردم که وقتی استعدادها نتوانند کار جمعی بکنند و بیاموزند، بی استعدادها، قدرت طلب‌ها، آلت بازها و آلت‌ها به قدرت می‌رسند و آنچه را که انتظارش را نداشتید بر سر شما می‌آورند. به هر حال با شنیدن این خبر، نامه به دادستان کل نوشتم تا در تاریخ ضبط بشود که در جمهوری اسلامی چه روش‌ها و چه منش‌هایی هنوز هستند و حکومت می‌کنند. همین رادیو تلویزیون صدها بار به همین شخص که وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب بود بدو بیراه گفت و یک نفر هم برای این کار تعقیب نشد، بلکه آنها که این کار را می‌کردند، تشویق هم می‌شدند. حالا از او دعوت کرده‌اند و رفته است در تلویزیون حرف زده است، خوب آزاد بوده و حرفش را زده است. او را گرفته‌اند. برای چه کسی در این جمهوری تصور امنیت وجود دارد، وقتی هیچ قید و بند اخلاقی و قانونی وجود ندارد؟ این سقوط انقلاب است، چیزی نیست که بتوان آن را تحمل کرد.

تا آنجا که بر من معلوم شد، کسی هم به طور علنی به این کار اعتراضی نکرده است که خود این هم داستان غم‌انگیز دیگری است. به هر رو در عمر جامعه لحظاتی هست که سکوت مرگ است. در این لحظات سکوت مرگ انقلاب است و نمی‌باید اجازه داد این طور با اساسی‌ترین ارزش‌های انقلاب و بهترین معیارهای اخلاق اسلامی بازی شود. عده‌ای تبلیغات ضد، یعنی تبلیغاتی که واقعاً برای روحیه نیروهای مسلح ما مضر است را تشویق می‌کنند و اجازه می‌دهند و هیچ کس هم معترض آنها نیست. کسی می‌رود و می‌گوید: هر کس بگوید تخصص لازم است، خطر آمریکا است! خوب البته کسی که علم ندارد نمی‌داند علم چیست، اما این که تخصص را کویدن و این سرمایه‌های بزرگ کشور را به این ترتیب از بین بردن، به نظر من خط واقعی آمریکا همین است، چون این یعنی وابستگی کامل. به گوینده این سخن که با منت‌های غرض هم صحبت کرده است، کسی اعتراضی نکرده است، اما قطب زاده زندانی شده است.

به هر حال نامه مفصلی به دادستان کل نوشتم، او نزدیک نیمه شب با من تلفنی صحبت کرد و گفت که من نامه شما را خواندم، در خصوص رادیو تلویزیون شما به من اعتماد کنید، من درست می‌کنم. در مورد قطب زاده هم من نمی‌خواستم خود را وارد کنم، حق با شماست بازتاب

داخلی و خارجی آن زشت و زنده است. البته شب گزارش اخبار خبرگزاریها و رادیوهای خارجی را هم که آورده بودند، خواندم. همه راجع به این توقیف گفته بودند. خوب لابد باز خواهند گفت که «ما اعتنایی به افکار عمومی نداریم!»

وزیر خارجه کوبا گزارش خودش به بغداد را داد و گفت که به یمن تلاش عظیم شما و ایستادگی غیرقابل وصفی که از خود نشان دادید، دولت عراق اکنون دیگر آن ادعاهای سابق را ندارد و در حد معقولی حرف می‌زند که می‌توان گفت، حاضر است قبل از مذاکره عقب نشینی بکند. او ۴ ماده پیشنهاد داد که قرار شد در جلسه شورای عالی دفاع طرح بشود و جواب بدهیم.

خود این معنی که وزیر خارجه کوبا می‌گفت و قبل از او هم برای دیگران می‌گفتند، نشان می‌دهد که کار و کوشش ما اگر برای بازیگران صحنه قدرت داخلی قدر و منزلت ندارد، در دنیا قدر و منزلت دارد و همه می‌دانند که با امکانات ما با وجود محاصره اقتصادی و دهها مشکل داخلی و خارجی این مقاومت یک هنر و حماسه بزرگ زمان ماست. و صد افسوس که چشم تنگ و خردبین زورپرستان آن را نمی‌بینند. به هر حال در یک برهه سختی هستیم. اگر این برهه را به سلامت بگذرانیم و دشمن را مهار بکنیم، دیگر ما را باکی از توطئه این گروه نیست و اعتنایی به جنگ روانی - سیاسی اینها نخواهیم کرد. البته این گروه خود قوه و قدرتی ندارند و گمان می‌کنم اگر هر روز گزارش‌های دروغ تهیه کنند و با تلفن و نوشته و حضوری به امام برسانند، بالاخره آنچه نباید بشود، خواهد شد.

به هر حال تلاشی که من می‌کنم برای رضایت خداست و مقصدی جز نجات ایران از ورطه‌ای که او را در آن انداخته‌اند ندارم، زمان هست، امروز هست، فردا هم هست، مردم هم هستند، مردم کور و کر نیستند، مردم این امور را می‌بینند و می‌فهمند و درباره این امور لاقید نمی‌مانند. من تردید ندارم که مردم لاقید نخواهند ماند. به اینهایی که این بازیها را راه انداخته‌اند، می‌گویم «شما می‌دانید ما چه داریم و می‌دانید آنچه می‌کنیم چندین و چندبار بیشتر از حد توانایی مان است و می‌دانید که اگر ناکام شویم، اول شما نابود می‌شوید، پس به خود آبیید و بگذارید که ما با خاطر جمع به کار و تلاش مشغول باشیم و به نتیجه برسیم.

بعد از ظهر به خوزستان آمدم و به نزد خلبانان هوانیروز رفتم، این خلبانان روز پنجشنبه و جمعه کار برجسته‌ای انجام داده بودند. دشمن تصور کرده بود که هوا بارانی است پس از هوا خیالش راحت است. خلبانان هوانیروز در هوای بارانی به دشمن حمله کرده بودند و تلفات سنگینی بدو وارد کرده بودند. این خلبان‌ها بعد از گذشت این مدت جنگ و کار مداوم، برای تعویض رفته بودند، اما بعد از ۴۸ ساعت با شور و شوق به میدان‌های جنگ بازگشتند و من به آنها گفتم که بدلیل این روحیه و ایمان و اخلاص است که ما پیروز می‌شویم. اگر از داخل به ما ضربه نخورد، قوه خارجی نمی‌تواند بر ما مؤثر باشد.

شب مطابق معمول شورای نظامی تشکیل شد و معلوم شد که در این دو روز همه نیروهای ما خوب کار کرده‌اند و جنگهای غیر منظم هم دارد به تدریج توسعه پیدا می‌کند و امیدواریم که ما به زمانی رسیده باشیم که سرنوشت جنگ با قوت گرفتن نیروهای ما تغییر بکند. از اتفاق شب در خبرهای خبرگزاریها که آورده بودند، مصاحبه‌ای با رئیس ستاد ارتش عراق هم بود. خبرنگار از او پرسیده بود پیشروی شما در خاک ایران دلیل بر موفقیت نظامی شما نیست، چون که اگر شما راه پس و پیش نداشته باشید، سرنوشتی جز نابودی ندارد. او جواب داده بود که نه نیروهای ما قوی هستند، چنین هستند، چنان هستند و این مطالب صحیح نیست ولی معلوم است یک جواب از سر بازکردنی است و واقعیت هم همین است که در صورتی که ما موفق بشویم به مهار دشمن، او راه پس و پیش نخواهد داشت مطلب دیگری هم درباره تندگویان گفته بود که او را در میدان جنگ گرفته است و او مثل سایر اسرای جنگی است که این هم دروغ بود، چون او را در حالی که با عده‌ای دیگر برای سرکشی می‌رفته، گرفته‌اند به لحاظ این که اینها راه را نمی‌دانستند. غالب جوابهای دیگری هم که داده بود، دروغ بود.

در راه که به خوزستان می‌آمدم، جوابی به تلفن‌گرام من داده شده بود که من نمی‌خواهم بگویم چه کسی داده بود. اما این جواب هم به موقع خودش به صورت سند ضمیمه در کارنامه خواهد آمد تا مردم روشن‌تر مسایل را بدانند و بفهمند. به هر حال از ابتدا تا انتها دروغ بود و من به سختی در شگفت شدم. این را قبلاً می‌دانستم که برای خلاف حقیقت گفتن توجیه پیدا کرده‌اند و می‌گویند، اماتا این حدش را نخوانده بودم! وقتی که این سند در ضمیمه این کارنامه خواهد آمد، خواننده نیز خواهد دانست که چرا دروغ بود و دروغ‌هایش کدام‌ها بودند. به هر حال گیرندگانی هم معین کرده بود، یکی از آن‌ها دفتر امام برای اطلاع امام بود و حال مردم ببینید که ما در چه محیطی مشغول کار هستیم. از چپ، راست، پس و پیش مشغولند و با دروغ می‌خواهند ما را بشکنند ولی در حقانیت راهمان، تکیه ما به خداست و حمایت افکار عمومی. از این گونه بازیها هیچ نگرانی نداریم.

امشب من در شورای نظامی گفتم که وقتی از هر سو می‌خواهند عرصه را تنگ بکنند، شما باید خونسردی خود را از دست ندهید و طرحهای نو به نو تهیه کنید و به اجرا بگذارید و حواستان به طور «شش دانگ» باید متوجه ضربه زدن به دشمن باشد، از آنها خواستم که یک طرحی برای تشدید ضربه‌هایی که می‌توان به دشمن زد، تهیه کنند. به آنها گفتم که آمریکا از نظر من بانی این جنگ بوده و شاید این جناحی که انتخابات را برده است، بانی این جنگ بوده است و ادامه جنگ به سود آمریکاست. شرح دادم که چگونه این جنگ وضعیت دلار را تثبیت می‌کند و قیمت‌های مواد ساخته شده و خام را به سود آمریکا پایین و بالا می‌برد و موقعیت سیاسی - نظامی آمریکا را در خاورمیانه تثبیت می‌کند و...

بنابراین برای آنها مسئله‌ای نیست که ما چه زیان و ضررهایی از این جنگ خواهیم کرد، برای آنها مسئله قدرت خودشان مطرح است و ما مجال و فرصت کمی داریم تا با تلاش زیاد و ایثار و فداکاری، نقشه‌های آنها را بر هم بزنیم. و گفتم که به نظر من دستهای آنها قوی است و می‌توانند با جوسازیهای گوناگون، سیاستی را که می‌خواهند تحمیل کرده و پیش ببرند، مگر این که ما این بار مسامحه نکنیم و بایستیم و مقاومت کنیم و دشمن را بشکنیم، پیش از آنکه آنها فرصت داشته باشند که به ما ضربه بزنند. امروز ایران صحنه ایست که در آن یا ما موفق

می شویم و حیات کشور را نجات می دهیم و یا خدای نکرده از پای در می آیم که معلوم نیست چه بر سر کشورمان خواهد آمد. در این شرایط جا برای مسامحه نیست و اگر مسامحه کنیم، اگر نایستیم، اگر ایثار نکنیم، موجودیت ما در خطر قطعی قرار خواهد گرفت. روزهای آینده خواهد گفت که آیا طرحهای عملیاتی تهیه شده و به اجرا در می آید یا خیر. روزهای گذشته می گوید که ما در اثر فعالیت نیروهایی که در هوامی جنگند و نیروی توپخانه و حملات کوچک ضربه ای، موفقیت های چشم گیری به دست آورده ایم، حمله دشمن را در بسیاری از جاها متوقف کرده ایم. امیدوارم روزهای آینده، گزارش ها امیدبخش باشند و من بتوانم به مردم گزارش های شادی بخش بدهم.

در تهران که بودم، به من گفتند پولی که مردم به حساب ۸۸۸ ریخته اند در حدود ۴۰ میلیون تومان تا این زمان است که از ۲۰ تومان و ده تومان و بیشتر به این حساب ریخته شده و جمع شده و حالا این مبلغ شده است. این اعتماد توده عظیم مردم ما را نشان می دهد. شاید یک علت این کوشش های تخریبی برای همین است که می دانند افکار عمومی آنچه را که باید بدانند، دانسته است. در شورای عالی دفاع من راجع به وضع آوارگان در خوزستان بحث کردم. حلال احمر کارهایی انجام داده است. اما با وجود این که دو ماه از جنگ می گذرد، هنوز یک ترتیب اساسی برای اداره این آوارگان داده نشده است و ما در این شرایط می جنگیم. خود مردم آنچه را که باید بدانند می دانند. می دانند چه کسانی مخلصانه کار می کنند و می دانند چه کسانی حواسشان پیش حقایق و مسایل اساسی نیست و پیش کارهای دیگر است.

یکشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹

امروز صبح بعد از پرس و جواز وضعیت جبهه ها در جمع خلبانها حاضر شدم و ۹۰ دقیقه برای آنها صحبت کردم. این سخنی بود که از دل بر می آید و من ملاحظات را کنار گذاشتم و آنچه در دل داشتم گفتم. از ضعف و سه دسته مردم صحبت کردم. مطلب اول که طرح کردم این بود که گفتم در کارها و در سازمان دادن هر نیرویی ضعف هایی هم به وجود می آید و مردم هم در برابر این ضعف ها سه دسته اند. آنهایی که تسلیم می شوند و خود را با آن ضعف ها منطبق می کنند، آنها که این ضعف ها را فرصت مغتنمی برای تحکیم موقعیت و بیرون کردن رقبا از میدان قدرت می شمردند و آنهایی که می کوشند این ضعف ها را به قوت بدل سازند. این دسته سوم اند که راه کاروان فرهنگ و تمدن بشری را می گشایند و خدمتگزاران راستین بشریت اند.

در جمع کنونی نیز در برابر ضعف هایی که داریم هر سه گروه این مردم وجود دارند و عمل می کنند، اما گروه دوم یعنی آنهایی که از فرصت این ضعف ها به سود قدرتمنداری می خواهند استفاده کنند، بسیار خطرناک عمل می کنند. اینها حتی به لحاظ فقدان علم و اطلاع منافع خودشان را هم تشخیص نمی دهند. توجه نمی کنند که این فرصت، فرصت دعوای قدرت کردن نیست. این فرصتی است که اگر صرف این امور بشود، موجب چیرگی دشمن و از بین رفتن همه چیز حتی آنهایی است که به دنبال قدرت همه واقفیت ها را از یاد برده اند. بعد به مسئله عقیده به علم پرداختم. چون روزنامه دست خلبانها بود و مطالب یکی از نمایندگان را که گفته بود «آنها که تکیه روی تخصص می کنند، در خط آمریکا هستند» نشان می داد و گفتم ما در دو سه قرن اخیر وابستگی را از داشتن علم و تخصص نداریم، بلکه از نداشتن علم و تخصص، وابستگی پیدا کردیم و امروز هم اگر خودمان علم و تخصص کافی داشتیم، دیگر دست به دامان این و آن نمی ماندیم و عراق به تصور این که چون ما در محاصره اقتصادی هستیم و کسی به ما امکانات و تجهیزات نخواهد داد، به خود یارا و جرأت حمله نمی داد. آنهایی که علم ندارند و از ارزش علم خبر ندارند و چون علم ندارند علم و تخصص را تخطئه می کنند، کسانی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه در خط سلطه قدرتهای حاکم بر این جهانند، چرا که صاحبان تخصص و علم را که سرمایه بزرگ موجودیت کشور ما و پیشرفت کشورند، با ایجاد جو اجتماعی خطرناک می گریزند و امروز هم که علاقمندان به موجودیت کشور بدون توجه به رفتار این مردم در حال و گذشته با جان و دل به کار مشغولند و دست بردار نیستند، اینها هستند کسانی که دارند اسباب اسارت واقعی کشور را فراهم می کنند. امیدوارم اهل علم و تخصص بدانند که حق ندارند رفتار این نابخردان را بهانه خدمت نکردن به کشور قرار بدهند.

ایمان و عقیده با علم بیگانه و بریده نیستند. آنها که علم دارند، بهتر می دانند که حقیقت دین چیست. بنابراین خط کشیدن میان مکتب و دین و علم جنایتی است که از دوره قاجار عده ای مرتکب شدند و کار را به استقرار رژیم پهلوی و آن کوبیدن علم و کشور و فرهنگ خودی قرار دادند و کار را به جایی رساندند که رساندند. امروز هم چون اینان می خواهند حکومت بکنند و علم آن را ندارند، تخصص را منکر می شوند تا حکومت نادانان و جاهلان و بی مایگان را توجیه کنند. آنجا گفتم که در نامه به امام نوشته ام و در مصاحبه باروزنامه هم گفته ام کسی به مظلومیت من در حکومت، لاقول در تاریخ دو سه قرن اخیر نبوده است. دست و پای مرا بسته اند و می گویند بجنگ! و من پذیرفته ام و دارم می جنگم. با این حال می آیند و باز هم بندهای تازه ای بر دست و پای من می گذارند! شرح دادم که اگر توجه افکار عمومی، عمل افکار عمومی، حرکت مردم و علاقه مردم نبود، قطعاً کشور از پا در آمده بود. در برابر کارهایی که قدرت طلبها می کنند، تنها پشتیبانی مردم است که موجب شده ما در جنگ مقاومت کنیم و دشمن را از رسیدن به هدفهایش مأیوس بگردانیم. اگر آنها مطمئن بودند که مردم عکس العمل نشان نخواهند داد و یا عکس العمل ضعیفی انجام خواهند داد، خیلی کارهای دیگر کرده بودند و شاید در برابر خطری که پیش آمد، دیگر مقاومتی نبود. اما شکر خدای را هر بندی اینها بر دست و پای ما می گذارند، موج حرکت مردم، آن را پاره می کند و ما به یمن پشتیبانی و حمایت بی دریغ مردم بر مشکلها پیروز

شده‌ایم و از این پس نیز پیروز خواهیم شد.

پس از این صحبت به محل کارم بازگشتم تا عصر به مسایل نظامی مشغول بودیم، از جمله بازسازی نیروهای مسلح و چگونگی پیشرفت کار در این زمینه که شرط اساسی و ضرور تغییر جهت در جنگ از دفاع به حمله است. شب مطابق معمول، شورای نظامی تشکیل شد و عملیات روزانه گزارش شد و پیشرفت در بعضی تحرک‌های نظامی مورد بررسی قرار گرفت. اندک اندک نیروهای ما در روی زمین دارند روحیه تهاجمی پیدا می‌کنند. دیر وقت این جلسه تمام شد.

دوشنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۵۹

امروز سالروز شهادت دکتر حسین فاطمی است. من می‌خواهم به مناسبت شهادت او مطلبی را با خوانندگان خودم در میان بگذارم. و آن این است، بعد از کودتای ۲۸ مرداد تبلیغات بسیاری بر ضد «فاطمی» شد. آن قدر این تبلیغات شدید بود که من فکر می‌کردم فاطمی در کودتا بر ضد دولت مصدق، دستیار آمریکا و انگلیس بوده است. وقتی فهرست نامزدهای انتخابات از سوی نهضت مقاومت ملی منتشر شد، به لحاظ همین جوی که بر ضد او به وجود آورده بودند. اسم او در آن فهرست نبود. و البته خودی‌ها این جو را بر ضد او به وجود آورده بودند. نظیر همین کسانی که امروز هم به این گونه جوسازیها مشغولند. در نتیجه من و بسیاری از آن جوانان به سن و سال و بزرگتر از من معتقد شده بودند که فاطمی خائن است. او را دستگیر کردند، در حالی که دستبند به دست داشت، چاقوکشها را به جان او انداختند و آنها با چاقو بدن او را پاره پاره کردند و در همان حال او را محاکمه کردند و در همان حال او را با بدن پاره پاره و تب دار اعدام کردند.

صبح زود اخبار ساعت ۷ خبر اعدام او را منتشر کرد، این مثل یک ضربه‌ای بر مغز من فرود آمد. و اگر من یا کسان دیگر نظیر من، حرفها و ادعاها و راست و دروغهای جوسازان را نمی‌پذیرفتیم و تحقیق را برای قضاوت درباره شخصیت آن قربانی لازم می‌دیدیم و افکار عمومی با توجه کافی به مسئله برخورد می‌کرد و همه در بی تفاوتی محکومیت او را تماشا نمی‌کردیم! کجا رژیم می‌توانست به این آسانی او را محکوم و اعدام کند. شاید یک مقایسه‌ای بتواند روشن کند که چه می‌خواهم بگویم. شنبه، که من از دستگیری آقای قطب زاده مطلع شدم به دادستان کل نامه نوشتم که این یک امر غیرقانونی است و در مصاحبه نیز گفتم اگر قرار بود که کسی به عنوان دادستان صاحب تشخیص باشد، خود تشخیص بدهد و خود هم نیروی مسلح داشته باشد و این نیروی مسلح را بفروشد و دستگیر کند، و کسی هم نتواند بپرسد، که چرا دستگیر کردی و چه کسی به تو اعلام جرم کرد؟ دیگر قوای سه‌گانه لازم نیست، نه مجلس لازم است و نه قوه مجریه لازم است و نه حتی قوه قضاییه، به دنبال آن، تلفن‌هایی به محل کار من شد و بعضی‌ها می‌پرسیدند که چه باید بکنند و من گفتم مقاومت نشان بدهید که تسلیم این بازیها نمی‌شوید. و مردم مقاومت کردند و نشان دادند که تسلیم این بازیها نمی‌شوند. در تهران و قم و جاهای دیگر اعتراض کردند به این توقیف. و اعتراضشان مؤثر واقع شد. ممکن است شما بگویید که طبیعت رژیم ما با رژیم سابق فرق می‌کند و در این رژیم به حرف مردم اهمیت می‌دهند. این صحیح است، خوشبختانه هنوز ما به جایی نرسیده‌ایم که مردم و حرف احترام و ارزشی داشته باشد.

اما موقعیت ما خطرناکتر است، یعنی اگر مردمانی گونه رفتارهای غیرقانونی، قدرت طلبانه و زورگویانه را ببینند و دم نزنند، این خطر هست که ماهیت رژیم سابق را پیدا کنیم. از این پس نیز به نظر من مردم باید همیشه گوش به زنگ باشند و در برابر این رفتارها با قاطعیت مقاومت کنند. این دادگاهها قرار نبود تا ابد بماند و به صورت یک کابوس در بیاید و زندگی آرام را از شما بگیرد و کسی نتواند حرف خود را بزند و بر خلاف دستور امام اینها خود نیروی مسلح هم داشته باشند. و خود حکم کنند و خود بگیرند و خود ببندند و هر کار که می‌خواهند بکنند! اگر این روحیه مقاومت همیشه در جامعه وجود داشته باشد، حتی مقتدرترین رژیمها توانایی انجام کارهایی را که می‌خواهد، پیدا نمی‌کند. این است که جوسازی در آن وقت اهمیت داشته است و اگر آن جوسازی نبود، رژیم پهلوی آن طور آسان نمی‌توانست فاطمی را اعدام کند. این درس که در آن زمان من گرفتم، موجب شد که با خود عهد کنم نسبت به اشخاص، تا وقتی اطمینان دقیق پیدا نکرده‌ام، لااقل قضاوتی که در موقعیت آنها تأثیر جدی داشته باشد، نکنم.

امروز روزی است که نسل جوان ما باید همین هشیاری را پیدا کند و با خود عهد کند که نسبت به مسایل تا وقتی اطلاع دقیق پیدا نکرده است، قضاوتی که تعیین کننده باشد، نکند، چرا که جوسازان آسان می‌توانند جوی بوجود بیاورند که در آن جو کسی یارای دم زدن نکند. خوب، آنهایی که به توقیف قطب زاده دست زده‌اند، در حقیقت تنها نمی‌خواستند او را به جهت حرفهایی که در تلویزیون زده بود بگیرند، بلکه فکر می‌کردند که با استفاده از این موقعیت و فرصت اگر شدت عمل را نشان بدهند و «او» و «مبلغی» را بگیرند، دیگر کسی جرأت نخواهد کرد که لب باز کند و عملاً سانسور رئیس جمهوری کامل خواهد شد. می‌ماند خود او (رئیس جمهور). وقتی خود او هم اسباب بیان نداشت، در حقیقت می‌شود جوی مناسب با آرزوهای قدرت پرستان. اما واکنش شدید مردم موجب شد که نتوانند برنامه خودشان را اجرا بکنند. در بیان کارنامه شنبه گفته بودم که کسی اعتراض به این توقیف نکرد، اما این طور که معلوم می‌شود، روز بعد و امروز شخصیت‌ها و بسیاری کسان اعتراض کردند. امیدوارم آنچه به دست می‌آورند آنها را متقاعد کند که از حق، به هیچ دلیل و بهانه‌ای نمی‌باید پشتیبانی نکرد. بسیاری موارد پیش می‌آید که فرصت طلب‌های قدرت جو را چنان می‌کنند که اظهار نظر بی فایده، بلکه در عین حال خطرناک به نظر می‌رسد. حتی در این مورد نیز شکستن

سکوت، یک ضرورت است برای این که وقتی سکوت شکست، ناحق ناگزیر است عقب بنشیند. تنها این سخن‌ها را کسی می‌گوید که رئیس جمهور است. بنابراین مایل است به خواننده خود بگوید، نه تنها در صدد نیست که قدرت‌ها را در خود جمع کند و به آن جهت نمی‌باید این حرف‌ها را بزند، بلکه می‌خواهد بگوید شرط عدم انحراف خود او هم بعد از خدا و اعتقاد به هدایت خدا و مبارزه با کیش شخصیت، همین توجه عمومی است.

بنابراین مردم در این جریان نقش تعیین‌کننده خودشان را نشان دادند. بعد از این نیز باید نقش خودشان را نشان بدهند. چون به مناسبت، مسئله رادیو تلویزیون در میان است، باید این را بگویم که من راضی به انتصابات که شده است نشدم و اگر مطلبی به این صورت عنوان شده باشد، صحیح نیست.

باید مقاومت بکنند تا این دستگاه بی طرف شود. از قانونی که می‌خواهند در مجلس تصویب بکنند، آشکار است که نمی‌خواهند دستگاه رادیو تلویزیون، دستگاهی باشد که بی طرفانه حقایق را با مردم در میان بگذارد، بلکه می‌خواهند ابزار تبلیغاتی آنها باشد و چون قوه مجریه، یک رئیس جمهوری در رأس آنست و به ناچار حق تصویب دارد، با انواع و اقسام می‌کوشند بلکه این حق را هم از او بگیرند تا هر سه نفری که در قانون می‌خواهند پیش بینی کنند و ناظری که می‌خواهند بگذارند از خودشان باشد و یک طرفه هر چه می‌خواهند بکنند. اینجاست که باید مردم مقاومت کنند. مردم باید بدانند که ضرر این کار متوجه خودشان خواهد شد. این همه مشکلات که ما داریم، به لحاظ همین بی طرف نبودن دستگاه تبلیغاتی است و یا یکی از مهمترین عوامل آن اینست که تابع و منقاد جوسازان شده است و بسیاری حقایق را وارونه جلوه داده و موجب پیدایش مشکلات بزرگ برای کشور شده است مشکلات اقتصادی بزرگ، مشکلات نظامی - سیاسی بزرگ و... کشور را در ورطه خطرناکی که سرنوشت او را به خطر افکنده قرار داده است. سلطه بر دستگاه رادیو تلویزیون یکی از عوامل مهم این وضعیت است و این دستگاه در اختیار کسانی است که می‌خواهند انحصار قدرت را در دست داشته باشند.

باری صبح امروز به دو سه مسئله مشغول شدیم، یکی مسئله دستگیری آقای قطب زاده، معنی آن و ایستادگی برای این که این خلاف با سرعت جبران بشود، یکی بازسازی نیروهای مسلح، خصوصاً نیرویی که باید دشمن را واپس بزند، و یکی مسایل اقتصادی ناشی از جنگ و ضرورت علم و اطلاع برای اداره اقتصادی کشور متأسفانه در دو سه ماه اخیر کارهای بی قاعده و بیانه‌های نادرست تهدید و انواع و اقسام کارها که از روی ناآگاهی از علم اقتصاد انجام گرفته است موجب شده است که وضعیت اقتصادی ایران بدتر بشود.

بعد از ظهر به بازدید نیروهای مستقر در جبهه جنگ رفتیم. دشمن تحرکاتی را شروع کرده بود و نیروهای ما مشغول سرکوب این تحرک‌ها بودند. روز اول در اینجا توپخانه ماعلاوه بر این که یک توپ بیشتر نداشت، بسیاری کسری‌ها هم داشت و مقایسه امروز با آن روز مقایسه کوه است با کاه، توانایی فعلی توپخانه ما اصلاً غیرقابل مقایسه با آن روز است. نه تنها از جهت توپخانه، بلکه از نظر روحیه و استعداد نیروی انسانی که با این ابزارها می‌جنگند. در این بازدید از یک تیپ هم بازدید کردم. آنها قبلاً یک گردان «کاتیوشا»ی دشمن را طی یک عملیات گشتی گرفته بودند که من در موقع خود داستان این کار دلاورانه را گفته‌ام. افراد این گردان را هم از بین برده و فرمانده آن را که یک سرگرد بود توقیف کرده بودند.

امروز هم باز حمله کرده بودند و دو اسیر گرفته و آورده بودند و گله داشتند که وسایل ارتباط جمعی، رادیو تلویزیون از این مقوله گردان «کاتیوشا» صحبتی نکرده‌اند. بعد به قسمت دیگر رفتیم که مشغول تیراندازی با توپخانه بودند. یک به یک با خدمه توپ صحبت کردیم که روحیه شان عالی بود. البته در پای توپ سرکردن با آن صداهای مهیب کار آسانی نیست، خصوصاً که توپخانه آسیب پذیرترین جاهاست. از لحاظ این که دشمن می‌کوشد کشف موضع کند و آنجا را بزند. مقداری هم راجع به تأثیری که در شنوایی دارد صحبت کردیم و گمان می‌کنم بیشتر هموطنان این تنبلی را داریم که وسایل لازمی را که برای صدمه کمتر پیش بینی شده به کار نمی‌بریم، آن‌ها هم مطابق معمول آن چیزهایی را که باید به گوش بگذارند تا صدای توپ، صدمه به شنوایی شان نزند، بکار نبرده بودند. امیدوارم این تذکر در همه آنها مؤثر بیفتد و این کار را بکنند. مطلبی که در بازدید از این جبهه، امروز برای من بسیار جالب بود و مرا به هیجان آورد، این بود که روز اول همه از این که دیده بانی خوب نیست و دیده بان نداریم و تیراندازی توپخانه چون دیده بان نیست، تجهیز نمی‌شود و پرت و پلاست، ناله داشتند. اما امروز خودم در کنار بی سیم چی نشسته بودم. دیده بان می‌گفت، تانک از مخفی گاه خود بیرون آمد و دستور تیراندازی می‌داد و بعد می‌گفت «خورد، به عقب برگشتند» که نشان می‌دهد پیشرفت در این زمینه تا کجا است و چقدر مؤثر است که ما هم از روی دلسوزی و هم اعتقاد و هم از روی آگاهی و علم عمل کنیم، آن وقت دشمن عاصی می‌شود. امروز تقریباً طوری شد که در مدتی که من در جبهه بودم، تحرک دشمن متوقف شد. توپخانه دشمن که نواحی مقدم جبهه ما را می‌کوبید، خاموش شد و دشمن از تحرک افتاد.

امیدوارم خوانندگان متوجه می‌شوند که انسان وقتی از نزدیک نتیجه کار و تلاش خود را می‌بیند، چقدر به هیجان می‌آید و من نیز امروز بسیار به هیجان آمدم. به لحاظ این که در این جنگ از وقتی که من در جبهه هستم، یک نفر را هم تنبیه نکرده‌ام و با انگیختن استعدادها و ایجاد هیجان مثبت کار انسانها را خودجوش به کار و تلاش برانگیزم و گمان می‌کنم توفیق ما در این زمینه همان انقلاب اساسی است، همان معنویت بزرگی است که من در پی آن بوده‌ام. این را هم بگویم، در وقتی که به تهران می‌رفتم، نامه‌ای را به من دادند که خواندم. یکی از برادران و یاران نوشته بود، نامه بسیار زیبایی بود، لازم است متن آن نامه در اینجا بیاید تا خوانندگان نیز ببینند هدف و خط ما کدام است و ما در پی برانگیختن چه چیز در انسانها هستیم که اگر آن برانگیخته شد، انسان شکست‌ناپذیر می‌شد.

وقتی من این روحیه جدید و این تلاش بی‌مانند و کوشش همه را و از بین رفتن آن روحیه‌های کسل، غمگین، ترش‌خو، کینه‌توز و به وجود

آمدن قیافه بشاش، امیدوار، پرتوان، پرتلاش و پرابتکار را می بینم، مطمئن می شوم که اگر استقامت بکنیم، این دوران بیماری سپری خواهد شد و انقلاب ما چهره زیبا و معنوی خود را باز خواهد یافت و این همه تاکید بر قاتلیت و خشونت، جای خود را به تاکید بر معنویت، محبت، همکاری، تعاون و سازندگی، ابتکار و خلاقیت خواهد داد. این قیافه ها که روز به روز نسبت به هم خشن تر و کینه توز تر می شدند، روز به روز نسبت به هم خندان تر و امیدوار تر و با محبت تر بشوند. ایران را با کینه ها و در کینه ها نمی توان ساخت. این جنگ باید به ما بیاموزد که ایجاد محیط همکاری و صمیمیت و صفا، چقدر در تغییر روحیه و پیروزی در جنگ مؤثر است. در جنگ با مشکلات کشور و در جنگ با ویرانی ها و عقب ماندگی ها، این روحیه بیشتر مورد احتیاج است. امیدوارم نسل جوان امروز دیگر گوش به جو سازان کینه توز نسپارد و خود را وسیله اغنای میل به زورگویی و تجاوز طلبی و خشونت آنها نگرداند.

بعد از مراجعت از جبهه، در ساعت ۵/۵ جلسه شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت نیم بعد از نیمه شب ادامه یافت. نخست درباره سیاست خارجی پیشنهادات وزیر خارجه کوبا، تلگرام دبیرکل سازمان ملل، پیام رئیس جمهور پاکستان تصمیم گرفتیم. بعد به مسایل مختلفی که پیش آمده بود، پرداختم و دست آخر به طرحهای نظامی. تا پایان جلسه درباره این مسایل تصمیم گرفتیم. در میان جلسه وقتی برای شام برخاستند، نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع مطالبی عنوان کرد که نمایندگان به شما عشق می ورزند و خواهان تفاهم با شما هستند و چقدر به جاست که شما سعه صدر و گذشت می فرمودید و بعضی حرکات رانادیده بگیریید و حالا که همه برای تفاهم آماده اند، یک محیط تفاهم جدی ب وجود بیاوریم. من به او گفتم من از ابتدا خطاب به مردم گفته ام که اگر شما نمایندگانی انتخاب نکنید که هماهنگی داشته باشند، کشور با مشکلات بزرگی روبرو خواهد شد و حالا عملاً می بینیم که عده ای می خواهند به جای هماهنگ کردن مجلس با رئیس جمهور و رئیس جمهور با مجلس، اینها را با هم ضد بکنند و از قبل این ضدیت در تنور فرصت طلبی نان قدرت برای خودشان بپزند. برای این که آنها نتوانند به این کار دست یابند، نمایندگان مجلس باید خودشان در صدد کشف حقایق بر بیایند و اجازه ندهند اشخاصی بیایند و در آن جا جوسازی بکنند و محیط اختناق درست کنند که کسی نتواند حرف حق را بزند و بعد یک سردی به وجود بیاید و این سردی به تقابل بیانجامد و فاجعه به بار بیاورد. در هر حال من همواره آماده بوده ام و آماده ام در یک محیط تفاهم با هم کار بکنیم و در نامه به رئیس مجلس هم گفته ام اگر بنا بر تفاهم باشد، من چه در جلسه علنی و چه در جلسه غیر علنی حاضر شرکت بکنم و آنچه لازم به توضیح هست، می دهم. حرف من این است که اسباب و مقدمات وضعیتی که کشور در آن به سر می برد را من فراهم نیاورده ام و آنهایی که دارند این جوسازیها را می کنند، فراهم آورده اند.

من با تمام نیرو کوشیدم که کشور را در این وضعی که هست، قرار نگیرد، و این کوششها را آنها بودند که خنثی می کردند. حالا این بدهکاران واقعی می خواهند طلبکار بشوند با استفاده از جوسازی. این چیزی نیست که ما بتوانیم تحمل بکنیم تا نسب به آن مسامحه روا بداریم. برای این که اوضاع کشور خطرناک است و چنین کاری مساوی است با به خطر انداختن سرنوشت کشور. به هر حال از بیان او من امیدوار شدم به این که بلکه یک دوران بحرانی سپری شده باشد و آن بخش از نمایندگان که گمان می کردند تضاد بهتر از توحید است، این قانع شده باشند که توحید، شعار اصلی اسلام، بهتر است و همین امروز هم در روزنامه دیدم که عده ای از نمایندگان، متنی را خطاب به امام در تقدیر از زحمات من امضاء کرده بودند. من سپاسگزار آنها هستم و به آنها اطمینان می دهم که از هیچ کوششی در استخلاص کشور مضایقه نکنم و امیدوارم ای قدم بزرگ آنها جو را دگرگون کند و آنهایی که فکر می کنند می توانند نهادهای قانون اساسی را در مقابل هم قرار بدهند، متقاعد بشوند که روش شان خطاست و مجلس باز بچه آنها نخواهد شد.

امروز باز در روزنامه دیدم اعتراضات بسیار به دستگیری آقای قطب زاده و احضار آقای مبلغی بود، تظاهرات مردم در قم و در بازار تهران. باز هم تکرار می کنم که مایه بسیار امیدواری است. برای این که اگر مردم لاقید بمانند، این زورگوییها استقرار پیدا می کند و به روش حکومت تبدیل می شود و آن هم «تنها روش حکومت» که در آن صورت ابزارهای مناسب خود را به وجود می آورد، یعنی آدمهای مستبد و استبداد طلب، با همان روش هایی که در رژیم پیشین بود و «استبداد حتماً و قطعاً وابستگی می آورد» و ما از نو به رژیم سابق برمی گردیم با آدمهایی دیگر. بنابراین مردم نمی باید نسبت به تجاوزاتی که به آزادی و قانون اساسی می شود، لاقید بمانند. هر بار که این تجاوز صورت می گیرد، باید با قاطعیت به صحنه بیایند و در برابر تجاوزگر بایستند. این شرط پیروزی انقلاب ماست. عده ای زیاد از مردم حرف می زنند، اما برای مردم نقشی جز کف زدن یا الله اکبر تایید گفتن قائل نیستند. ما می خواهیم مردم در صحنه باشند و حلو تجاوزها بایستند این است شرط سلامت رژیم ما، امیدوارم که مردم ما خسته و لاقید نشوند و نسبت به این گونه تجاوزات آشکار به حدود حقوق قانونی، لاقید نمانند و با قوت تمام بایستند و از همین تجربه خود درس بگیرند که ایستادگی متضمن بسیاری فواید است.